

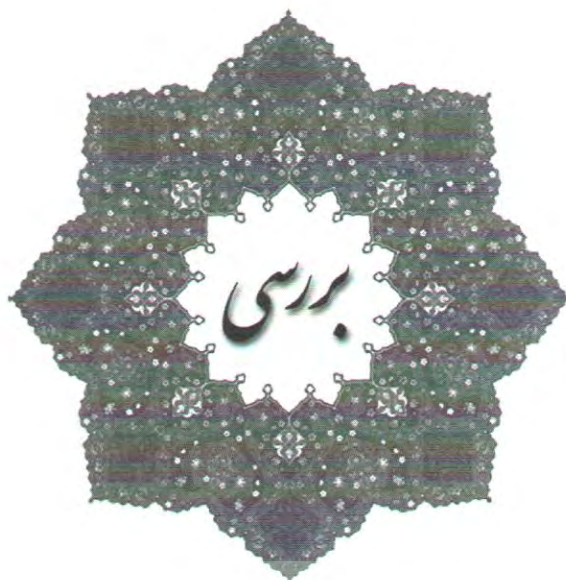
و توضیح و مقدمه تحلیلی علی محدث، (سوئد، دانشگاه اویسالا، ۲۰۰۱م)، ۷۱ص+۲۳ص+۴۰ص [رؤیت شد].
 - پانزده منظومه ادبی - عرفانی، سال ۲۰۰۴م [ندیدم].
 - بیست متن فلسفی - عرفانی به پارسی و تازی، تدوین، تصحیح و توضیح علی محدث، سوئد، دانشگاه اویسالا، ۲۰۰۸م، ۳۶۰ص+۲۲.

در اینجا صرفاً به معرفی اجزای کتاب اخیر می‌پردازم و در مورد برخی رساله‌ها اطلاعات تازه‌ای عرضه می‌کنم. این کتاب شامل یازده رساله فارسی و نه رساله عربی به همراه یک ضمیمه در معرفی نسخه نفیس «جلال و جمال» است که نسخه خطی و یا میکروفیلم آنها در کتابخانه دانشگاه اویسالا نگهداری می‌شود.

۱. فتوت‌نامه، خواجه عبدالله انصاری، صص ۷-۳۳. نسخه خطی این رساله در کتابخانه ایاصوفیای استانبول به شماره ۲۰۴۹ و میکروفیلمی از آن در سوئد نگهداری می‌شود. این رساله در مجموعه‌ای قرار دارد که به خط نسخ کهن شامل تعداد زیادی رساله‌های فتوتی کتابت شده است. می‌افزایم که میکروفیلمی از آن نیز در دانشگاه تهران به شماره ۳۷۵ موجود است.^۱ نگارش مقدمه این اثر مانند باقی رساله‌ها، بسیار شتابزده و با ارجاعات بسیار کم صورت گرفته و مثلاً در مورد انتساب آن به خواجه به دو دلیل مختصر بسند شده است.

۲. دیوان مولانا حسن شمشیری، صص ۳۵-۴۴. در صفحه عنوان این قسمت، درباره حسن شمشیری نوشته که «در سال ۷۱۹ هجری (۱۳۱۹ عیسوی) از اقطاب نامدار صوفیه بوده است». این بخش و بخش بعدی، از نسخه ۶۶۵ - حسنو در کتابخانه بزرگ سلیمانیه ترکیه برداشت شده که خواهرزاده عید عاشق خوشانی (نک: رساله بعدی) آن را در ۷۳۸ق در خوشان کتابت کرده است. مولانا حسن شمشیری یقیناً در ۷۱۹ (سال تألیف کتاب بلاغۃ المراد، از آثار شاگردش عید عاشق خوشانی، نگاشته شده در نهبوند) زنده و در ذی‌قعدة ۷۳۸ق (سال کتابت نسخه) درگذشته بوده است. طبق نوشته مصحح، نام و نشان وی در منابع یافت نشد و صد و دو بیتي که از وی در اینجا چاپ شده مغتنم است. تخلص وی «حسن» است که از این پس باید وی را نیز جزو «حسن» تخلصهای شعر فارسی در شمار آورد. مثلاً گوید:

۱. فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش، صص ۴۶۱-۴۶۲.



بیست متن فلسفی - عرفانی، تدوین و تصحیح و توضیح علی محدث، سوئد، دانشگاه اویسالا، ۲۰۰۸م، ۳۶۰ص+۲۲.

جواد بشری



علی محدث که مأمور فهرست کردن نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه اویسالا سوئد بود، در سال ۱۳۸۴ش/ ۲۰۰۵م از تصحیح کمتر از چهل رساله فارسی و عربی منشور و منظوم نیز فراغت یافت و علاوه بر فهرست آن کتابخانه (که نمی‌دانم هنوز چاپ شده یا نه)، سه اثر زیر را نیز در همانجا منتشر کرد:

- گل و نورو، جلال طبیب شیرازی [قرن ۸ق]، با تصحیح

حسن از خویشتن گم شد، همه مقصود شد حاصل

کنون جان و دل و چشمش همه محوست در باری

گویند حسن که سر ننگه دار

گو عشوه مده که ما خموشیم

۳. دیوان عید عاشق خوشانی (خُشانی) متخلص به جُشنی / خوشانی / عید عاشق (م بعد از ۷۱۹ و قبل از ۷۳۸ق) صص ۶۹-۴۵. این دیوان نیز از روی همان نسخه معرفی شده در مورد پیش تصحیح و چاپ شده، نسخه‌ای که به دست خواهرزاده خوشانی کتابت شده و شامل رساله عرفانی فارسی «بلاغ‌المراد فی طریق‌الاوراد»، دیوانچه حسن شمشیری و عید عاشق خوشانی است. کاتب در عنوان اشعار عید عاشق نوشته است: «الخالی المغفور المجذوب السالک، العالم الربانی، عید عاشق خوشانی، رحمة‌الله علیه رحمة واسعة». وی در اشعارش از هر سه عنوان مذکور در بالا به صورت تخلص استفاده می‌کرده است، به عنوان مثال:

ظاهر چه کنی تو عید عاشق

این فتنه چو در ده خوشانیم

این دیوانچه و دیوانچه حسن شمشیری با توضیحات لغوی در پای صفحات همراه است.^۱

۴. منتخب آداب سماع ابوالمفاخر یحیی باخرزی (۷۳۶ق) صص ۷۱-۱۰۰. از فص آداب‌السماع کتاب اوراد‌الاحباب اثر ابوالمفاخر یحیی بن احمد بن سیف‌الدین باخرزی (۷۳۶ق) گزیده‌ای باقی است در نسخه ۴۷۹۲ کتابخانه ایاصوفیای استانبول که از روی آن تصحیح و چاپ شده است. در مقدمه این قسمت اطلاعاتی کلی و بعضاً استطرادی درباره منابع این تألیف آمده که طرح برخی از آنها به این تفصیل در اینجا لزومی ندارد. این نسخه در ۸۱۶ ق در شیراز کتابت شده که عکسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱ عکسی (فهرست میکروفیلمها، ج ۳، ۲۱۵ - ۲۱۸) و عکسی نیز در مرکز احیاء میراث اسلامی در قم موجود است. از این مجموعه باز هم رساله‌هایی در کتاب حاضر تصحیح شده است.

۵. آداب درویشی از کمال‌الدین حاجی محمد خوشانی (۹۳۸ق)، صص ۱۰۱-۱۲۰. در مقدمه این بخش، اطلاعاتی که راجع به خوشانی (منسوب به خوبوشان = قوچان) آمده منحصرأً برگرفته از تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی سعید نفیسی و روضات‌الجنان ابن کربلایی و تعلیقات سلطان‌القرایی بر آن است. بنا بر این دانسته‌ها

می‌دانیم که خوشانی اکمل خلفای شیخ شاه بیدوازی^۲ بوده است و صاحب دیوانی با تخلص «حاجی»^۳ و رساله‌ای در آداب درویشی. یقیناً با جستجوهای بیشتر و با تفحص در منابع فرقه ذهبیه اطلاعات ارزنده‌ای درباره این صوفی خراسانی اواخر عصر تیموری و اوایل عهد صفوی به دست می‌آید که به علت شتابزدگی از آنها محروم مانده‌ایم. نسخه منحصر به فرد این رساله، دستنویس شماره ۱۳۹ کتابخانه لالا اسماعیل ترکیه بوده که آن را یارمحمد بدخشی به سال ۱۰۲۴ق در باب جبریل در مدرسه عجمیه شهر مدینه کتابت کرده است. از این رساله، استاد منزوی در فهرستواره کتابهای فارسی (ج ۷ و ۸: آثار عرفانی فارسی) نسخه دیگری معرفی نکرده و انتشار آن مفید است.

۶. مکتوب امین‌الدین کازرونی به درویش علی حاجی رشید، صص ۱۲۱-۱۲۴. این مکتوب که در نسخه ۴۷۹۲ کتابخانه ایاصوفیا مورخ ۸۱۶ ق در شیراز موجود است، از امین‌الدین بلیانی کازرونی (۷۴۵ق) است. وی دیوان اشعاری دارد که اخیراً به همت کاوس حسن‌لی و محمد برکت توسط انتشارات فرهنگستان هنر چاپ شده است. نقل اطلاعات سعید نفیسی و مراجعه نکردن به منابع متعددی را که درباره این صوفی بسیار مشهور فارس در عصر حافظ موجود است نمی‌دانم بر چه حمل کنم.

۷. اندرزنامه محمودبن فضل (؟) به احتمال از عارفان سده

۱. در نگاهی گذرا، به یک مورد نادرست در توضیح واژه‌های برخوردیم. مصحح درباره بیت زیر و «قل» نوشته است: «قلیل و اندک».

عالم فروگرفت کنون قطره‌ای، که نیست

قطره، که قل مختصرش بحر قَلزم است

(ص ۵۵)

در حالی که قل معادل قلّه به معنی سبوی بزرگی بوده که از آن برای اندازه‌گیری کر نیز استفاده می‌کرده‌اند. در این باره نک: منطق‌الطیبر، عطار (فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ویرایش دوم، ۱۳۸۴ش، صص ۲۷۰، ۵۴۶ و ۶۸۵.

۲. درباره او به مقاله من در شماره جدید مجله نامه انجمن رجوع شود.

۳. وی با «حاجی لر ابرقویی» از شاعران سده دهم که نسخه منحصر به فرد دیوانش شامل یکصد و ده برگ در کتابخانه مجلس به شماره ۹۶۴ موجود است متفاوت است. درباره او نک: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۳/ ۲۱۰-۲۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/ ۲۲۷۶؛ فرهنگ سخنوران، ۱/ ۲۳۶.



هشتم هجری، صص ۱۲۵-۱۳۱. این رساله تصحیح شده از روی همان نسخ ۸۱۶ق شیراز (محفوظ در ایاصوفیا)، در عنوان، از عارفی ناشناس احتمالاً از سده هشتم قمری معرفی شده است. با جستجوهای بیشتر به نسخه‌ای نفیس در کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۰۷۱ برخوردیم که در ۷۰۸ تا ۷۲۰ق کتابت شده است و در صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۲، فوایدی از کلام خواجه محمود فضل دارد. از آنجا که در نسخه مزبور نیز دعای «رحمة الله علیه» برای خواجه استفاده شده، پس باید وی را در گذشته پیش از اوایل سده هشتم دانست. این رساله را از روی نسخه مزبور تصحیح کرده در پایان آورده‌ام (← پیوست).

۸. مُعْتَقَد، ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی (۳۷۱ق)، ترجمه زین‌الدین ناینی (سده هشتم)، صص ۱۳۳-۱۴۹. ترجمه فارسی این معتقد (اعتقادنامه صوفیانه) اثر ابن خفیف، صوفی مشهور شیرازی به دست ادیبی احتمالاً از سده هشتم انجام شده که یک نسخه خطی از آن در مجموعه ۴۹۷۲ ایاصوفیا مورخ ۸۱۶ق (نسخه‌ای که ذکرش گذشت) باقی است. این رساله از روی همان دستنویس تصحیح و چاپ شده است با مقدمه‌ای مختصر و ارجاعاتی درباره خود ابن خفیف. از متن عربی این رساله که به قلم خود ابن خفیف است، دستنویسهای متعددی شناسایی کرده‌ام که امیدوارم روزی به تصحیح مجدد متن عربی‌اش — که یک بار آن ماری شیمیل آلمانی به ضمیمه ترجمه سیرت ابن خفیف آن را نشر داد — موفق شوم.

۹. مُعْتَقَد، ابواسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی (۴۱۸ق)، ترجمه فارسی از مترجمی ناشناخته، صص ۱۵۱-۱۶۳. در اینکه این رساله فارسی، نگارش خود ابواسحاق اسفراینی، متکلم مشهور شافعی اشعری عقیده باشد و یا ترجمه شخصی ناشناس از عربی به فارسی، قطعیتی از سوی مصحح به دست نیامده است. او در این باره نوشته است: «حاجی خلیفه یکی از تألیفات او را به نام "عقیده‌الاستاذ ابی اسحاق" معرفی کرده (کشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۱۵۷) و آن همین رساله حاضر است. از کشف‌الظنون و دیگر تراجم چنین برمی‌آید که آن در اصل به عربی بوده» (ص ۱۵۳). می‌افزایم که با توجه به کتاب حاجی خلیفه هیچ اطلاعی در این باره به دست نمی‌آید؛ نه نفی و نه اثبات عربی بودن کتاب. زیرا او در این باره تنها نوشته است: «عقیده‌الاستاذ ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الاسفراینی

المتوفی سنة ۴۱۸ ثمان عشرة و اربعمائة». مگر اینکه سکوت حاجی خلیفه را در اشاره به زبان اثر، دلیل عربی بودن آن فرض کنیم. اما درباره این جمله مصحح که نوشته‌اند «متن فارسی چندان کهنه یعنی از اواخر سده چهارم یا آغاز سده پنجم هجری نیست» باید بگوییم این مطلب به سادگی و بدون عرضه هیچ شاهی از متن، بیان شده و اگر بنا بود به بررسی ویژگیهای زبانی اثر پرداخته شود باید نمونه‌هایی عرضه می‌شد. حتی شاید بتوان این جملات را دارای ویژگیهای بسیار کهنه فارسی دانست و رساله‌ای هرچند مختصر را به گنجینه آثار قرن چهارم و پنجم فارسی افزود. به این جملات ابتدای رساله توجه کنید: «اول چیزی که بر بنده عاقل واجب است شناخت خدای عز و جل است. و تا خداوند را چنانکه حق است نشناسد عبادت نتواند کردن، که عبادت کردن را نیت به کار آید، و نیت قصد دل است که معبود را می‌پرستد مخصوص. و هر که معبود را نشناسد قصد عبادت وی درست نباشد» (ص ۱۵۵).

به هر حال، رد یا تأیید این نظر باید با دلایل کافی همراه باشد که در حوصله این نوشتار نیست.

نکته دیگری که گفتنی است اینکه رساله اسفراینی از روی نسخه‌ای در کتابخانه شهید علی‌پاشای استانبول به شماره ۲۷۰۳ تصحیح شده که میکروفیلم آن در دانشگاه اوپسالا در اختیار مصحح قرار داشته است. میکروفیلمی از آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۱۸ نگهداری می‌شود. مرحوم دانش‌پژوه در فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران (ص ۵۱۵) درباره کاتب این رساله که شهاب‌بن تاج حلوائی قزوینی نام دارد و در ۱۵ جمادی‌الثانی ۷۸۹ق آن را کتابت کرده نوشته است: «آیا او پسر همان علی‌بن محمد مشتهر [به] تاج‌الحلای مؤلف دقائق الشعر است؟» که به دلایل متعدد شاید پاسخ به این سوال مثبت باشد (این سخن بگذار تا وقتی دگر). ۱۰. مُعْتَقَد، شاه نعمه‌الله ولی (۸۳۴ق)، صص ۱۶۵-۱۷۸. مقدمه این بخش از مقدمه دیگر قسمت‌ها اندکی مبسوط‌تر است و در آن اثبات شده این اعتقادنامه که حکایت از حنفی بودن مؤلفش دارد از آن شاه نعمت‌الله است. نسخه اساس این رساله هم همان نسخه مورخ ۸۱۶ق در شیراز است که اتفاقاً در عصر حیات نعمت‌الله ولی کوه‌بُنایی ماهانی قادری، آن هم در شیراز و در اقلیم محل زندگی او

کتابت شده است. از این نسخه در قسمتهای پیشین سخن رفت. نسخه‌های دیگری از این رساله در فهرست منزوی (سال ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۰۷۸) معرفی شده که یکی از آنها به خط نستعلیق رضاقلی خان هدایت، نعمت‌الله‌پژوه بزرگ عصر قاجار است که تک‌نگاریهایی هم درباره این صوفی سده‌های هشتم و نهم دارد (در این باره نک: فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۷/۱ از نگارنده - زیر چاپ - ذیل معرفی‌نامه نسخه «الوان نعم»).

۱۱ و ۱۲. فرقه‌های متصوفه، نجم‌الدین عمرین محمد نسفی سمرقندی (۵۳۷ق) به فارسی و ترجمه عربی آن، صص ۱۷۹-۱۹۴. این رساله فارسی از نجم‌الدین نسفی، صاحب آثار متعدد، مانند عقاید نسفی، اللقد فی ذکر علماء سمرقند و رساله‌های متعدد دیگر است که اصل آن به فارسی نگاشته شده و بعدها به عربی نیز درآمده است. از متن فارسی آن نسخه‌هایی در دست است از جمله نسخه کهنه کتابخانه سلیمانیه ترکیه مورخ ۸۳۹ق (فهرست میکروفیلمها، ص ۵۱۰)، نسخه دانشگاه تهران به شماره ۱۹۹۷ (بخش ۳۴) مورخ ۱۰۸۳ق و نیز نسخه ۷۹ سنا مورخ ۱۲۲۴ق که طبق تصریح کاتب در پایان آن، از روی «کتاب مشکول» نوشته شده است. و اگر این مشکول همان مشکولی باشد که در تقلید از کشکول شیخ بهایی تألیف شده، باید بگویم که چاپ سنگی آن و نیز نسخه‌ای خطی از آن در دانشگاه تهران موجود و در دسترس است. پس از عرضه این اطلاعات، درباره این قسمت باید گفت که از روی یک نسخه بسیار جدید موجود در کتابخانه دانشگاه اویسالا مورخ ۱۲۱۳ق تصحیح و چاپ شده است. متن ترجمه عربی ولی از روی نسخه قدیمی‌تری مورخ ۱۰۸۶ق که در کتابخانه شهرداری اسکندریه محفوظ است تصحیح شده است. به نظر می‌رسد متن فارسی این رساله که توسط یکی از علمای مشهور ماوراءالنهر نگاشته شده و ارزش زبانی نیز دارد نیازمند تصحیح مجددی هست. کاری که دوست فاضلم دکتر حمید رضایی، سالیانی پیش بدان پرداخت و نیمه‌کاره رها شد.

۱۳. تفسیر آیه‌النور، الشیخ‌الرئیس ابوعلی‌الحسین‌بن عبدالله‌بن سینا (۴۲۸ق)، صص ۱۹۵-۲۰۲. این رساله از ابن‌سینا به زبان عربی که مهدوی نیز در فهرست مصنفات ابن‌سینا از آن نام برده، از روی نسخه دانشگاه استانبول به شماره ۱۴۵۸ مورخ ۱۲۴۰ق تصحیح و چاپ شده است.

۱۴. شرح القصیده‌الروحانیة، نظم شمس‌الدین محمدبن اشرف حسینی سمرقندی (۷۲۲ق) شرح عالمی ناشناس، صص ۲۰۳-۲۲۶. این قسمت شامل متن عربی قصیده روحانیة، اثر شمس‌الدین محمدبن اشرف سمرقندی، دانشور و متکلم سده‌های هفتم و هشتم قمری و صاحب کتاب معروف و پرنسخه الصخائف الالهیة (دارای چند نسخه کهن در کتابخانه مرعشی) است که شخصی ناشناس تقریباً اندکی پس از درگذشت سمرقندی، آن را به عربی شرح کرده است. این قسمت از روی نسخه ۴۰۷۲ کتابخانه ایاصوفیا که کهنه هم هست تصحیح شده است.

۱۵. رساله فی الفتوة، ابوالغنائم کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)، صص ۲۲۷-۲۳۴. این رساله دوصفحه‌ای به عربی که از آن کمال‌الدین کاشانی، صوفی مشهور و شناخته شده و صاحب شرح فصوص و چند کتاب عربی و فارسی از جمله مواردی در موضوع فتوت است، از روی نسخه ۴۸۷۵ ایاصوفیا مورخ ۷۵۴ق تصحیح شده است. گفتنی است نسخه‌ای از یکی از آثار او که کمتر بررسی شده در مرکز احیای میراث اسلامی قم موجود است که در فهرست کتابهای خطی آنجا معرفی شده و می‌توان بدان مراجعه کرد.

۱۶. الاربعون حدیثاً فی طلب العلم و تعظیم العلماء، محمدبن محمدبن محمد المنتسب الی دهقان الغازی السمرقندی (زنده در ۹۱۳ق)، صص ۲۳۵-۲۵۰. این رساله از دانشوری گمنام است که در ۹۱۳ق زنده بوده و به دلیل ویرانی شهر سمرقند به دست کفار، به روستاهای کوهستانی پناه برده و در آنجا به تعلیم کودکان روستا پرداخته است. نسخه‌ای که این چهل حدیث از روی آن تصحیح شده شماره O Nov. 196 دانشگاه اویسالا، مورخ ۹۱۳ق کتابت شده توسط شیخ محمودبن شیخ محمد هروی است.

۱۷. فضل‌القیام بالسلطنة، جلال‌الدین عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر السیوطی (۹۱۱ق)، صص ۲۵۱-۲۶۱. رساله حاضر و دو مورد بعدی، از روی نسخه‌ای مورخ ۹۹۲ و ۹۹۳ق که در کتابخانه دانشگاه اویسالا به شماره Ost. 99 نگهداری می‌شود تصحیح شده است. محل کتابت این نسخه، شهر صیداست. این رساله از سیوطی و در موضوع ملکداری است.

۱۸. افادة الخبر بنصه فی زیادة العمر و نقصه، سیوطی



هشت تصویر از مجالس این دستنویس نیز در کتاب حاضر موجود است. همچنین گفته شده که هر ۳۴ مجلس این نسخه در لوح فشرده به همراه معرفی‌نامه فارسی، انگلیسی و سوئدی (نوشته آقای محدث) از طرف دانشگاه اوپسالا در سال ۲۰۰۲ منتشر شده که اقدامی شایسته است.

پیوست

فَواید من کلام خواجه محمود فضل رحمة الله علیه^۲
فرمود کی هر که دفع سه چیز کرد، برست: دفع شهوت، دفع حرص، دفع طعام.

نیک‌بختی چهار چیزست: آنک متقی باشد، و آنک نصیحت نیکان یاد گیرد، و آنک بعمل آرد، چهارم آنک هر چه کند بی‌ریا کند و مقصودش دنی نباشد. و گفت تقوی اصل مسلمانی است و عزت از تقوی است، و ذل من ضده.

و هر کی مؤمن است ایمن است، نعمت همه عالم از آن اوست. و هر که خیانت کند بی‌نعمت بماند. نشان دانا دو چیزست: دنیا نسیه داند و آخره نقد داند. و نشان نادانی دو چیزست: دنی نقد داند و آخره نسیه داند.

نشان احمق سه چیزست: آنک بسبب دنی خلق رنجاند و نفس خود رنجاند و امید همه ازین عالم بندد. نشان ایمان سه چیزست: دروغ نگوید و خیانت نکند و غیبت نکند.

حجت خدا بر خلق چهار چیزست: آنک پیغمبران فرستاد و عقل داد و توانایی داد و جمله متفقدان کی ازین عالم همی باید رفتن.

۱. در این باره نیز نک: آینه میراث، دوره جدید، ش ۲۴، بهار ۱۳۸۲، صص ۸۱-۹۱ (مقاله نصرالله پورجوادی).
۲. تصحیح شده از نسخه ۱۰۰۷۱ مجلس. درباره این نسخه ارزنده نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، محمود نظری، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تابستان ۱۳۸۸ش، ج ۳۲، ص ۹۸. در فهرست مزبور، بخش «من کلمات ارباب القلوب و الاولیا» از صفحه ۱۹۳ تا صفحه ۱۹۹ نیز جزو این قسمت فهرست شده است، حال آنکه عنوان مجزایی دارد و از آن عنوان بر می‌آید که از محمود فضل نباشد.

(۹۱۱ق)، صص ۲۶۳-۲۶۹. این رساله در طول عمر و احادیثی است که در این موضوع وارد شده است. ۱۹. الباحة فی السباحة، سیوطی (۹۱۱ق)، صص ۲۷۱-۲۸۲. این رساله، احادیثی را در خود جای داده که در فضل شناگری است.

۲۰. نسیم‌السحر فی مدح من بشر و انذر، و هو تخمیس علی الوتریات لمجدالدین محمدبن ابی‌بکر بن رشیدالبغدادی المشهور بالوتری (۶۶۲ق)، صص ۲۸۳-۲۹۸. نسخه شماره O Nov. 743 دانشگاه اوپسالا، دستنویسی از چهارصد یا پانصد سال قبل است که تخمیزی از وتریات مجدالدین محمدبن ابی‌بکر بغدادی (۶۶۲ق) را در مدح رسول‌الله (ص) در خود جای داده است. مخمس‌ساز مشخص نیست و نام «نسیم‌السحر فی مدح من بشر و انذر» بر ساخته مصحح و کاری بسیار نادرست و خطرناک است. به هر حال صفحاتی از این نسخه به صورت عکسی منتشر و عنوان شده که کل دستنویس ۶۱ برگ دارد.

۲۱. معرفی نسخه جلال و جمال، سروده امیر امین‌الدین محمد نزل‌آبادی بیهقی سبزواری متخلص به «امین» (۸۱۸ق)، صص ۲۸۳-۳۳۳. این قسمت ضمیمه‌ای است که به این مجموعه اضافه شده و در واقع مقاله‌ای تک‌نگارانه در معرفی نسخه‌ای فوق نفیس از دانشگاه اوپسالا به شماره O Nov. 2 است که از نظر هنری، یکی از ده دستنویس نفیس موجود در جهان و شاه‌نسخه کتابخانه مزبور معرفی شده است. این قسمت بیشتر شامل توصیف مجالس بی‌نظیر این دستنویس است که اغلب ترجمه از نوشته Lamm و برخی (مانند شرح حال سراینده) افزوده علی محدث است. تعداد مجالس (مینیاتورهای) کتاب ۳۴ تاست که سالیانی پس از استنساخ آن به دست سلطان علی (قائینی) در ۹۰۸ در هرات، بدان افزوده شده است. سراینده این منظومه امیر امین‌الدین نزل‌آبادی سبزواری دانسته و بهرام و گلندامی نیز به نظم به همراه چند اثر دیگر به وی منسوب شده است. خوشبختانه هر دو اثر نامبرده در ایران تصحیح و منتشر شده به این مشخصات:

- جمال و جلال، تصنیف محمد نزل‌آباد، مقدمه و تصحیح شکوفه قبادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲ش، ۱۹۰ص.
- بهرام و گلندام، به تصحیح حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷ش.



نشان دانایی سه چیزست: آنک نعمت فانی باقی کند و آنک عالم فانی باقی کند و آنک وجودِ نحس، سعد کند. نشان معرفت و علم چهار چیزست: معرفت انبیا و معرفت ملک^۱ و معرفت نفس خود [ص ۱۸۷] و معرفتِ وقت. هر قوم کی سه چیز در میان ایشان باشد هلاک نشود:^۲ ناصح متقی و یاد مرگ و اخلاص با هم داشتن. و هر که عقلش نیست، ایمانش نیست. سه چیز بی سه چیز فایده ندهد: علم بی عمل، و عمل بی ورع، و ورع با طمع.

و رونده^۳ کی طمع از پادشاه برگیرد و از خود برگیرد شاید کی ویرا صدیق خوانند. چهار چیز با چهار چیز عجب است: آنک ایمان با آخره دارد و خرج [؟] نعمت نکند، و ایمان بیعت دارد و خلق خدا رنجاند، و در حساب بیقین باشد و نفس خود رنجاند، و آنک ایمان دارد کی ازین عالم ببایدش رفتن و امید درین عالم بندد. ارادت نیکان نیمه عقل است و بسر بردن تمامی عقل.

نشان عاقل سه چیزست: آنک از گفتِ خود ندامت نباشد، و از فعل خود ندامت نباشد، و آنک چیزی دوست دارد کی بی او نتواند بود در آخرت. ثمره اخلاق بد کفرست و ثمره اخلاق نیک دین است.

عقل با توکل نکوست. نشان توکل آنست کی طمع بخلق ندارد، و آنک آنچه باشد ایثار کند، و آنک جمع مال نکند، و آنک بخدا مستظهر باشد. و گفت: هر که سه چیز بکند عزیز شود: سخا با همه کس بی طمع، و دوست داشتن خلق خدای، و نیکی گفتن مردم بی ترس.

و گفت: هر چه نه آزار خلقست نه گناه است، و هر چه نه راحت خلق است نه ثواب است، و هر که دفع مضرت نمی کند نه علم است. توفیق سه چیزست: اول کلمه علم یادگرفتن، دوم فهم کردن، سیم بعمل آوردن.

بشارت در سه چیزست: صحبت نیکان، و آنک نعمت بخرج خلق خدا کند، سیم آنک علم بعمل آورد. نشان دانایی^۴ آنست کی کلمه گذشتگان نقد وقت او باشد، و فکر همه خلق آن^۵ او باشد، و بهیچ علم محتاج

خلق نباشد، و قوت نفس او بکمال باشد. و گفت: آنچه خدا نمی پسندد مکنید، و اگر دریافتد باز پوشید^۶ و از آن توبت کنید، و گناه دیگران بیامرزید. راه خدا بدو چیز میسر شود: صبر و امید. نشان دل تنگی چهار چیزست: اول نقصان مال، دوم غم بیهوده، سیم نگه داشتن نام و ننگ، چهارم ترس مرگ. ابتدا [ی] رونده چهار چیزست: ایمان بخدای تعالی و عمل صالح و صحبت نیکان و لقمه حلال. راه راست مرگ شیطان است و راه کز^۷ حیات شیطان.

از سه چیز خالی مباش: ذکر بزبان^۸، فکر باندرون در احوال آخرت، مراقبه وقت. و چون این سه حاصل شود [ص ۱۸۸] وجود را آسایش ده و تماشاء عالم غیب می کن و تا خواب غلبه نکند هرگز مخسب.

آنک چهار چیز بکند در کبائر نیفتد: دروغ نگوید کم و بیش، و بهیچ وجه خیانت^۹ نکند، و سخن بی فایده نشنود، چهارم جایی ننشیند کی فایده ندهد. و قومی طلبد کی فایده گیرد و ذم خلق نکند. و ستایش کنید تا ستایش کنند. ستر بیوشید تا بیوشند، پرده خلق مدیرد تا پردهات ندرند.

سگ در وجود انسان شیطان است، و یقین در وجود انسان حکم رحمان است.

چهار چیز است کی نادر است: چیز نابوده دیدن و دفع بدعا کردن، و صدقه سر دادن، سیم آنک لقاء خدای عز و جل ببیند، چهارم خود را بمقام باقی رسانیدن تا باقی شود. چنانک رسول فرمود علیه السلام: المؤمن حتی فی الدارین.

۱. با فتحه ای در بالای کلمه که به «میم» داده شد.

۲. گویا بعدها به «نشوند» تبدیل شده است.

۳. معادل فارسی «سالک».

۴. اصل: دانای. ولی در گذشته «دانایی» را نیز بعضاً به این صورت کتابت می کرده اند.

۵. طبق رسم الخط نسخه، به صورت «این» هم می توان خواند، ولی معنی ماحصلی نداشت. پس «آن» ضبط شد.

۶. بی نقطه نوشته و شاید «باز بوسید» نیز بتوان خواند (به نظرم بهتر است).

۷. در اصل با سه نقطه.

۸. در اصل بدون نقطه.

۹. اصل بی نقطه «جنایت» هم می شود خواند ولی «خیانت» با دروغ تناسب بیشتری دارد.



و گفت: چهار چیزست کی خواب راست ازان پدید آید: اول راست گفتن، دوم اندیشه بذنا کردن، سیم لقمه حلال خوردن، چهارم صحبت نیکان کردن.

و گفت: امل از سه چیز پدید آید: از صحبت بدان و نگه کردن بنعمت دنیوی و فراموش کردن یاد مرگ.

گفت: نکوهش فعل خدا مکنید تا موحد باشید.^۱ ستایش حکم خدا بکنید تا محقق باشید.

هرک خواهد کی ویرا ذوق باشد، باندرون نیک خواه خلق باشد بی طمع، و اندیشه باطل از وجود خود دور کند و همه روزه بر سر کار و حال خود باشد و نگاهبانی خلق می کند. و با این دو چیز بکار باید: ^۲ سخا و خوش خویی. زود باشد کی بمقصود رسد.

گناه مکنید و نظر بگناه دیگران مکنید. آدمی در سایه صدقه و عمل نیکو خود است.

بدانک دوست داشتن خدای عز و جل چهار چیز است: گفتنش دوست دارد و فعلش دوست دارد و با دوستان وی نرم و خوش خوی و با دشمنان وی درشت و بدخوی بود. اگر حساب کند با خلق آسان، آسان حساب وی کنند و اگر دشخوار، دشخوار.

و گفت: هرگز بذی بیدل مکنید و نیکی بطمع مکنید. پلیدی نتوان شست بپلیدی. با آب پاک، پاک شود.

بدانک آدمی بسر عالم است، و عالم نفس آدم است. اگر انسان را حق تعالی نه نسخه موجودات آفریده بودی، هرگز یک خواب راست ندیدی.

و بدانک هر صورت کی خدای تعالی بدین عالم فرستاد [ص ۱۸۹] و بصفتی موصوف شد، چون آن صورت از نظر خلق در حجاب شود این صفت در میان خلق بماند. چون صورتی دیگر بدین عالم آمد و ^۳ بهمان صفت موصوف شد بهمان نام منسوب شد؛ نه از روی تناسخ، از روی تناسب. یقین دانید کی ازین عالم فنا بیرون می باید رفت، و چون بیرون شدی باقی خواهی بود. و دانا آنست کی افعال بد از نفس خود دفع بکند کی آن نیک خود آینده است. چنان کنید که از گفت شما و فعل شما ندامت نباشد.

و بدانک آنچه علم است بصفه صفت رحمان است، و آنچه جهلست بصفه صفت شیطان است. و بدانک چون از عالم صورت بعالم معنی شوی، صفت صورت شود. و گفت: کار خود با آخرت میفکنید کی قیامت هیچ

بکس نخواهد داد، الا کرده و برده.

و گفت: دانید کی چکنید. غم چیزی مخورید کی در آخره، آن با شما نخواهد بود.

و گفت: خدا از سه چیز راضی است: اول آمرزیدن خلق خدا، دوم حکم خدا در عالم روانه کردن، سیم نیاززدن خلق خدا.

و بدانک انسان تا امر قبول می کند در مجاهده است، و چون امر از وی قبول می کنند در مشاهده است.

و بدانک دانا درین عالم توبه کند و آنچه مقصود است حاصل کند، و نادان در توقف اندازد و عاقبت حسرت و ندامت با خود برزد.

گفت: بیماری انسان از امل است، و ضعفش از حرص و طمع، و قوتش از ورع.

و گفت: بهترین خلق صادق و عاقل است کی بهر گفت و فعل از جا نبرود، و بدترین خلق زاهد کاذب کی بهر چیز از جاء برود.

و گفت: بحج می رفتم. ناگاه ببابل افتادم. برهنه شدم و در چاه رفتم. هاروت و ماروت را دیدم که بیاویخته بودند و آب بر لب ایشان رسیده و فغان از تشنگی می کردند. گفتم: آب خورید. قصد کردند، نتوانستند. گفتم: این چه حالتست؟ گفتند: ما ده ملک بودیم کی از حق تعالی سوال کردیم کی بار خدایا! تو انسان بیافریدی و در عصیان تو می باشندی. فرمود کی من ایشانرا از شهوت و عقل آفریده ام. اگر شما را شهوت دهم شما هم عصیان کنید. هشت، سجده کردند و بازگردیدند. و ما را صورت انسان بخشید. و ما را بقضا بمیان خلق فرستاد. قضا را مردی و زنی بحکومت آمدند. زن سخت صاحب جمال بود. هواء شهوت بر ما غلبه کرد، [ص ۱۹۰] میان ایشان حکم باطل کردیم و زن از شوهر جدا کردیم. زن گفت مراد از من نیاید تا خمر نخورید. بخوردیم، شهوت غالب آمد. زهره باسماں رفت و ما چنین سرنگون آویخته ایم. اکنون حاجت بباب رفتن نیست. هرک عقل را زیر پای شهوت آورد، آنچه علویست سفلی شد. بسر آویخته است در چاه طبیعت. و تشنه آب حیا علم است. چون قصد آن کند هواء شهوت او را ازان

۱. به اندازه سه چهار کلمه، آثار تراشیدگی روی کاغذ هست.

۲. کلمات اخیر در اصل بی نقطه ثبت شده و حدساً نقطه گذاری شد.

۳. + و (مکرر).

۴. نقطه گذاری در اصل چنین است.

منع کند و ازان بازپس افکند. پس نظر کن تا در هر شهری چند هزار هاروت و ماروت آویخته‌اند.

روزی از اصحاب سؤال کرد کی پیش شما جایز است کی خدایرا در خواب بینند؟ گفتند: بلی. گفت: بر آنکسی نباید گریست کی جواب او نه از بیداری بود. گفت: پیش ما هم بخواب توان دید و هم بیداری. چه بیداری بود کی خواب به ازوست. گفت: پیش ما چون موصوف شد، بفیض حق بینا شد، هم بخواب و هم بیداری، کی در خبر است کی «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله». قال تعالى: «فی یسمع و بی یبصر و بی یعقل».

و گفت: رحمت کنید بر زیردستان خود تا خدا بر شما رحمت کند. و شرح داد کی زیردستان شما حرص و شهوت و بخل و تکبر و خشم و عداوت‌اند. و این همه اخلاقه‌ها زمینی‌اند. بامر صاحب شرع، بدل کنید باخلاقه‌ها سماوی، چون حلم و علم و عقل و لطف و قناعت و آزادی^۱ و فهم و فراغت و خوش‌خویی. و ایشانرا محکوم دارید و فرمان بردار، تا بحکم صاحب شرع کار کنید. و اینها بامر پیغمبر عقلی و سماوی شود، تا بزمان از مقام عقل بعلم رسید. و صفت «تخلقوا باخلاق الله» ارزانی دارد. و آن میسر نشود^۲ اول آنک دم و مدح در نفس شما متصرف نشود و غم درویشی و بایست توانگری و هواء طمع خوش و ناخوش ترا پراکنده نکند.

و بدانید کی باز دید آمدن مراقبت بچند چیز حاصل شود: اول آنک از حلال خورد و اندک خورد و زود باز نشیند و اندیشه دنیی به خود راه ندهد و خواب کم کند و سخن بی‌فایده نگوید و نشنود و آنچه نباید دید نبیند و روی طمع بکلی از خلق منقطع کند و صحبت با کسی کند که صاحب واقعه باشد.

و گفت: دو چیز بعد از فرض بکنید: راحت برسانیدن [ص ۱۹۱] چندانک توانید، و رنج مرسانید، و نفس خود را بصفت پاک عالم علوی راست باز دارید. و حرص و حسد و خلق بد از اصل و حقیقت بازدارید. و مرد باید کی بر خود چنان توانا بود کی اگر در چاه طبیعت افتد، قوت کند و خود را بیرون آورد، و بر سه پر^۳ جبرئیل نشیند و قابل خطاب حق شود.

و گفت: در گرمابه سه چیز^۴ بکنید: خدمت خلق خدا، و سر و تن پاک کنید و عورت باز پوشید، و نظر از عورت دیگران نگاه دارید. چه، این عالم و خلق درین عالم مانند

گرمابه‌اند؛ این سه کار می‌باید کرد: تن از بدیها شستن، و نظر نگاه داشتن از بدیها، و خیر رسانیدن بقدر وسع.

و گفت: میندازید کی در آخرت جز در انسان جایی دیگرست، و در خدا جز در مردان خدا جایی دیگر هست. آنچه خواهید کی باخرت رسانید بانسان رسانید و آنچه خواهید کی بخدا عز و جل رسانید، بمردان خدا رسانید. و بدانید کی غرض از نماز آنست کی خود را مجموع و حاضر کنید.

و بدانید کی هر عقلی آدمی است و هر انسانی عالمی. نه هر انسان عالمی است و نه هر عقلی آدمی؛ کی چون انسان از موضعی بیفتد، آن موضع بحال خود باشد، رستنیها و حیوان. اما از ایشان روغن و ماست نتوان گرفت. با این همه کی باشد ولایت خراب خوانند. چون انسان بجاء^۵ خود رفت آبادان خوانند. همچنین نفس انسان تا عقل درو نیست؛ دران عالم نفس گیاه و سباع‌اند، چون شهوت و آز [و] حرص و خشم و کین و غیره. چون بامر و خوش‌خویی و عقل بکار آرد.^۶

پرسیدند کی کدام عبادت نزد خدا فاضلتر؟ گفت: عبادت آنکس کی داناتر و عاقل‌تر. و گفت: سه چیزست کی تجلی دل ازان است: لقمه حلال و سخن صدق و صحبت نیکان. و سه چیز دل تیره کند: بصد این^۷. و گفت: سه چیز نشان صدق است: سخن راست در مقابله گفتن، و در غیبت نیکی گفتن، و در خلوت دعا کردن. و نفاق بصد این بود.

و سه چیز در سه وقت یاد آورید: در وقت خشم حلم یاد آورید، و در وقت حرص مرگ یاد آورید، و در وقت شهوت عقل یاد آورید تا نجات یابید ان شاء الله تعالی.^۸

۱. اصل: ارادی.

۲. گویا کلمه یا جمله‌ای در این میان افتاده است.

۳. در اصل، با سه نقطه کتابت شده است.

۴. در اصل، بدون نقطه. آیا «خیر» هم می‌توان خواند؟

۵. نخست «بجای» نوشته بوده بعداً «ی» را خط زده و به «بجاء» تبدیل کرده است.

۶. احتمالاً کاتب، باقی جمله را جا انداخته است.

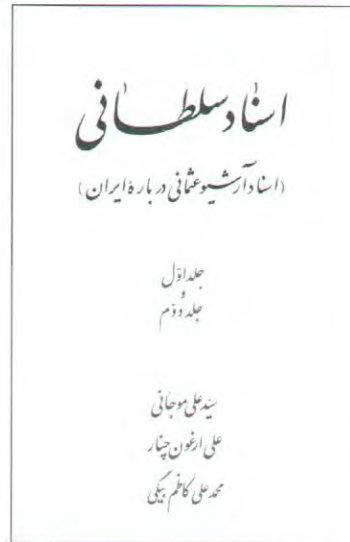
۷. نمونه جالب ایجاز.

۸. در این قسمت، ویژگیهای املائی متن از جمله اتصالها، نقطه‌گذاری و برخی صورتهای کهن مثل «کی» و «آنک» حفظ شد. تصویر صفحات هم عرضه می‌شود تا در موارد بدخوان، امکان قضاوت فراهم باشد.



اسناد سلطانی (اسناد آرشیو عثمانی درباره ایران)، سیدعلی موجانی، علی ارغون چنار، محمدعلی کاظم بیگی، جلد اول و دوم، کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، ۱۳۸۸ش.

یسنا ع. دلاور



درباره اهمیت اسناد در پژوهشها، به ویژه پژوهشهای تاریخی، بسیار گفته و نوشته شده است. این نکته بر هیچ یک از پژوهشگران نیز پوشیده نیست و اهمیت آن آشکار است. به ویژه از ادواری که اسناد و مدارک بیشتری از آنها بر جای مانده، نقش این اسناد در روشن نمودن نقاط تاریک و باز نمودن گره های ناگشوده می تواند مهم و مؤثر باشد. تا آنجا که به جرئت می توان گفت، قطعاً بدون دیدن اسناد و استفاده نکردن از آنها داوری درست درباره چگونگی پدیده های تاریخی امکان پذیر نخواهد بود و چه بسا که پژوهشگر را به بیراهه بکشاند.

ایران به عنوان یکی از بزرگترین کشورهای منطقه در طی ادوار گوناگون تاریخی با کشورهای همجوار کنونی دارای مرزهای مشترکی بوده و با برخی از آنها به ویژه امپراتوری عثمانی در چهارصد سال اخیر، یعنی از دوران صفویه تا اواخر دوران قاجاریه - جنگ جهانی اول - و شکست امپراتوری عثمانی در جنگ و از دست دادن بسیاری از متصرفات آن امپراتوری در اروپا، آسیا و آفریقا، تماس و ارتباط داشته و به ویژه در چند دوره میان دو کشور جنگهای خونینی روی داده است. به همین مناسبت در مراکز مختلف و آرشیوهای هر دو کشور اسناد

و مدارکی مرتبط با هر دو کشور وجود دارد، که آگاهی از محتوای آنها می تواند به ارزیابی دقیق و درست از سیر تحولات دو کشور بینجامد. کتاب حاضر در دو مجلد یکی از این مجموعه اسناد است.

در پیشگفتار جلد اول، به درستی، به اهمیت اسناد و به ویژه اهمیت اسناد معرفی شده در این کتاب به جهت آگاهی درست تر از تاریخ ایران، اشاره شده است. سپس آگاهیهای درباره آرشیوهای عثمانی و چگونگی ثبت و بایگانی اسناد در آنها از روزگاران گذشته تا دوره نوین تاریخ آن کشور پس از سقوط امپراتوری عثمانی و اعلام جمهوری در ۱۹۲۳ و پس از آن، آگاهی های کوتاه و فشرده ای داده شده است (صص ۱۲-۱۳).

به این سبب که «مناسبات آل عثمان با ادعای خلافت و رهبری جهان تسنن با سلسله های معاصر ایرانی که شیعی بودند، یعنی صفویه (۹۰۷-۱۱۴۸ق)، افشاریه (۱۱۴۸-۱۲۱۰ق)، زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق) و قاجاریه (۱۱۹۳-۱۳۴۴ق) رقابت آمیز و در برهه های طولانی خصمانه بود» (صص ۱۱ - ۱۲) اسناد بی شماری از روابط دو کشور در آرشیوهای عثمانی وجود دارد.

مجموعه حاضر نیز ترجمه فهرستی از اسناد مربوط به ایران از اواخر دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی تا پایان دوران قاجاریه (۱۳۴۴ق / ۱۹۲۵م) است. با مرور خلاصه اسنادی که در کتاب معرفی شده است، به گستردگی روابط ایران و عثمانی می توان پی برد. مأموران عثمانی کوچک ترین مسائل را از نظر دور نداشته و درباره آن گزارش تهیه نموده و به مراکز مربوطه ارسال می کرده اند. از درگیری میان تبعه دو کشور تا موضوعهایی مانند سرقت، تجاوز، تعدی، مسائل شرعی، ازدواج میان تبعه دو کشور تا درگیریهای مرزی بر سر تحرکات عشایر ساکن در هر دو سوی مرزهای ایران و عثمانی، مناسبات سیاسی و دیپلماتیک، تحرکات و اقدامات انجام گرفته از سوی هر یک از کشورها علیه دیگری، سفرها و جنگها از عمده موضوعهایی است که در این اسناد بازتاب یافته و بسیاری از آنها مهم و درخور توجه است.

به ویژه از نکات بارز و بخشهای قابل توجه کتاب، جلد دوم آن است که در آن اسنادی از اوایل دوره قاجار معرفی شده که بسیاری از آنها مربوط به جنگهای ایران و روس است. در پیشگفتار این جلد، نویسنده به نقد دیدگاههای

پژوهشگران از این رویداد مهم پرداخته و به درستی پاره‌ای از این دیدگاهها و ارزیابیها را به دور از واقعیات موجود دانسته و خواستار بازنگری در آن شده است. او به درستی اشاره می‌کند که «متأسفانه سنتی زشت و نامبارک در میهن ما، قدرتمندانه در نفی گذشته و قلب حافظه تاریخی مردمانی [مردم] این مرز و بوم کوشیده و این حسادت و کینه‌ورزی تاریخی نسبت به گذشته، که از عهد ساسانی در سنت حکمرانان ایران جلوه یافته، گاه لطامت جبران‌ناپذیری به هویت ملی و همبستگی اقوام و طوایف ایرانی وارد ساخته است» (ص ۴۰۸).

نویسنده پیشگفتار بر این باور است که «روایت جنگهای ایران و روسی، تاریخی است که بیش از آنکه ریشه در برتری سلاح کفار روس یا اهمال فتحعلی شاه و دربار او به امر نبرد در جبهه‌های قفقاز داشته باشد، برخاسته از اشتباه محاسباتی و عدم شناخت دقیق محیط بین‌الملل است» (ص ۴۰۹).

پیشگفتارنویس پس از آن به نتیجه گرفته‌شده از سوی پژوهشگران در دو سده بعد اشاره می‌نماید و می‌نویسد: «شاید جالب‌ترین نکته در ادامه این اهمال تاریخی، داوریه‌ها و ارزیابیها در دو سده بعد باشد که خیل عظیمی از صاحبان قلم و اهل تاریخ و سیاست بدون اشراف بر ظرائف و دقایق آنچه روی داد، به قلم‌فرسایی و نظریه‌پردازی در باب آثار این جنگها بر منطقه، ایران و تحولات اجتماعی پرداختند. از این رو، چه بسا بتوان گفت که فقدان شناخت و بی‌دانشی در تحلیل رخدادهای گذشته، برای ایران در سالهای بعد، عوارض و آثار زیانبار دیگری بر جای نهاد: جنگ هرات، نبرد بوشهر، جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول)، جنگ دوم جهانی و سرانجام جنگ هشت‌ساله تحمیلی ...» (ص ۴۱۰). او همه اینها را برشمرده است تا بر اهمیت این اسناد تأکید کرده باشد که استفاده درست و ارزیابی دقیق و داوریه‌های منطقی، به دور از احساس و بر اساس واقعیات موجود می‌تواند تا حدودی جلوی خطرات احتمالی را سد نماید.

نویسنده پیشگفتار به درستی یادآوری می‌کند که «بی‌سیاستی و کم‌توجهی نسبت به ادعاهای برخی از حکام قفقاز، رفتار و مشی متفرعانه نسبت به واقعیات منطقه، بی‌توجهی به اسناد هویت و میراث تاریخی ایران، بی‌اعتنایی به نصایح، مشورت‌ناپذیری و مسئولیت‌گریزی

حاکمان قاجار باید درسی برای دولتمردان سده‌های بعد ایران باشد، تا از آنچه موجب انتزاع سرزمینهای ایرانی قفقاز شد، عبرت‌آموزند و به دور از تعصبات و یکسویه‌نگریها از همه توان و استعدادهای ملی - میهنی بهره‌گیرند و اساس نظام و کیان ملی - مذهبی خود را پاس دارند» (ص ۴۱۱).

اما متأسفانه با تمام دقت و کوششی که فراهم‌آورندگان کتاب داشته‌اند - که بسیار هم درخور ستایش و سپاسگزاری است - مواردی از خطا و اشتباه به کتاب راه یافته است که به پاره‌های از آنها اشاره می‌شود.

در پیشگفتار که نام و یا نامهای نویسندگان آن نوشته نشده، آمده است: «در فهرست کنونی به پیروی از شیوه فهرست‌نگاران ترکیه، اسناد بر اساس مؤسسات و ادارات تولیدکننده آنها تنظیم شده‌اند که ظهور و تطور آنها در امپراتوری عثمانی تدریجی بود. اسامی این ادارات و علائم اختصاری و میزان اسناد مرتبط با ایران آنها به ترتیب ساختار آرشيو فوق از این قرار است» (ص ۱۴).

سپس به نام این مؤسسات و ادارات و «شناسه عمومی» آنها اشاره شده است. اما پس از مروری بر روی این نامها و آنگاه پس از مراجعه به اسناد معرفی شده به تعدادی شناسه بر خواهیم خورد که باید در این بخش معرفی و به آنها اشاره می‌شد، اما این کار نشده و خواننده با فهرستی ناقص و با اشتباه روبرو است. به عنوان مثال مؤسسه «باب آصفی Bobi Asefi» با شناسه «: A.» و مؤسسه «صدارت Sedaret» در ردیف ۲ با شناسه «: A.» معرفی شده‌اند (صص ۱۴-۱۵). یعنی ظاهراً جهت علامت «}» بیانگر تفاوت اسناد مربوط به این دو مؤسسه است، اما وقتی به اسنادی که مربوط به این دو آرشيو است مراجعه کنیم متوجه می‌شویم که همه آنها با این شناسه «: A.» - یعنی شناسه‌ای که برای مؤسسه صدارت در نظر گرفته شده - معرفی شده‌اند. در نتیجه مراجعه‌کننده به اسناد معرفی شده با این شناسه، نمی‌داند که کدام‌یک از این اسناد به یکی از دو مؤسسه معرفی شده تعلق دارد. در ردیف ۳ نام مؤسسه «عالی امری Ali Emiri» نوشته شده (ص ۱۵)، اما هیچ شناسه‌ای در مقابل آن دیده نمی‌شود.

از این گذشته در همان بخش معرفی نهادهایی که اسناد در آنها بایگانی شده است، پس از معرفی مرکز اصلی با شناسه مربوط به آن نام تعداد زیادی زیرمجموعه‌های



آن نهاد دیده می‌شود که خواننده فقط با نام فارسی آنها آشنا می‌شود و در برابر نام فارسی، اختصار ترکی آن دیده نمی‌شود. در نتیجه استفاده‌کننده از این مجموعه در پی بردن به اینکه مثلاً کوتاه‌نوشت «PRK.KOM» که پس از «Y..» — که نشانه «یلدیز» است — آمده، مخفف چه چیزی است، همچنین: «PRK.M.S»، «PRK.MYD»، «PRK.A...» و دهها مورد دیگر. بسیار خوب می‌شد، عزیزانی که بار این کار سنگین و توان‌فرسا را بر دوش کشیده‌اند، این زحمت را هم می‌کشیدند و مشخص می‌ساختند که این کوتاه‌نوشت‌ها مربوط به کدامیک از آن زیرمجموعه‌ها است.

یکی از موارد مهم که آن هم بسیار زیاد در کتاب دیده می‌شود، ضبط‌های چندگانه از یک جای‌نام است که متأسفانه به همان صورت نیز به فهرست اعلام کتاب راه یافته است. به تعدادی از آنها اشاره می‌نمائیم:

«میشلن» و «میشلی»، ص ۴۶؛ «بلبلجه» ص ۲۰۵ و «بولبولجه» ص ۳۰۸؛ «سلومان» ص ۴۴۳ و «سالومان» ص ۴۴۸؛ «کوبه» ص ۴۴۶ و «کیبه» ص ۴۷۹؛ «سبکی» ص ۴۸۳ و «سبکلو» ص ۴۸۴؛ «چئلدیر» ص ۴۲۲ و «چئلیدر» ص ۵۶۷؛ «آهیسکا» ص ۴۲۰ و «آهسکا» ص ۳۹۶؛ «آق‌سرای» ص ۶۹۸ و «آلکسارای» ص ۶۶۴؛ «آلباق» ص ۴۲، «آلباک» ص ۶۹۲، «الباک» ص ۵۷۱ و «الباق» ص ۷۳۲؛ «اواجئک» ص ۳۳۸، «اواجق» ص ۵۱ و «اواجیق» ص ۲۱۱؛ «شورعیگل» ص ۵۳، «شوری‌گیل» ص ۵۹۷ و «شوره‌گیل» ص ۸۶؛ «آماسیا» ص ۷۰۸ و «آماسیه» ص ۲۶۳ و بسیاری موارد دیگر.

تفاوت املای برخی نامهای نوشته شده به ترکی استانبولی با املای فارسی آنها از دیگر مواردی است که خواننده را در قرائت درست و صحیح از یک نام دچار تردید و سردرگمی می‌کند، نامهایی مانند «تکفور داغ (Telefurdag)» ص ۲۹۰، «هیرسوستوموسی (Hisostomes)» ص ۲۹۱، «بلبلجه (Bulbuçe)» ص ۳۰۵، «شناسی افندی (enasiefendi)» ص ۳۱۲، «آق‌گؤل (Agol)» ص ۳۱۲، «تیمشوار (Timisvar)» ص ۳۸۶، «زبار (Ziribar)» ص ۴۳۳، «مندلی (Mendelic)» ص ۴۳۴، «ابجاز (Abaza)» ص ۴۴۴، «آچیف (Achinof)» و «جمال‌الدینلو (Cemaleddininli)» ص ۴۸۴، «آقای پرکیس (Mister Percis)» ص ۵۱۶، «آجیک باش‌خان

از دیگر مواردی است که به آنها اشاره شد قابل چشم‌پوشی و گذشت باشد. به هر حال با قدردانی و سپاس از کار و تلاش این دوستان در فراهم آوردن چنین مجموعه‌ای که راهگشای بسیاری از پژوهشگران خواهد بود، موفقیت آنان را در انتشار دیگر مجلدات این آرشیو و یا دیگر آرشیوهای موجود در کشور همسایه، ترکیه را خواهانیم. ■

مسائل پاریسیه، یادداشتهای علامه محمد قزوینی، جلد اول، به کوشش: ایرج افشار و علی محمد هنر، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، سیزده - بیست و یک + ۳۹۹ ص.

محمد روشن
«مسائل پاریسیه، جلد اول، یعنی یادداشتهای و تعلیقات و نوادری که در مدت اقامت ثانوی خود در پاریس از ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ (۸ ژانویه ۱۹۲۰) الی اواخر سنه ۱۳۴۸ (اوایل ۱۹۳۰) از کتب متفرقه و از افواه رجال جمع و التفاط شده است. به سعی و اهتمام این ضعیف محمدبن عبدالوهاب قزوینی عفی عنه.»

چنانکه دانسته است پس از درگذشت علامه فقید محمد قزوینی (۱۳۴۸)، دانشمند فقید تقی‌زاده که وصی شادروان قزوینی بود دانشگاه تهران را بر آن داشت که یادداشتهای بازمانده از قزوینی را به چاپ برساند. و شایستگی این کار جز در استاد ایرج افشار نبود، که وی به همتی بلند مجلدات دهگانه یادداشتهای قزوینی را با دقت و کاردانی به چاپ رسانید، و اینک دفتر نخست مسائل پاریسیه که ظاهراً سه مجلد دیگر را در پی خواهد داشت، با همکاری فاضل ارجمند آقای علی محمد هنر در پیش روی ما است.

راست آن است که علامه فقید قزوینی در درازنای بلند سالها مطالعه و تحقیق، برای خود «یادداشتهایی» در دفترها و گاه بر «وريقه‌ها» می‌نگاشته تا به ضرورت مراجعه بدانها بازنگرد، و از رنج تصفح و جستجوی نکات تاریخی و ادبی و لغوی و ... باز رهد، و بر هر دفتری و بسته‌ای نامی می‌نهاد، و به ضرورت بدان باز می‌نگریسته، چنانکه در دفتر حاضر ما با سر عنوانهایی روبروی هستیم که تا حدودی کارآمد و سودمند است: «دفترچه» ادب آلف: — غرر و سیر ثعالبی (عمده مطالب این دفتر است). — رودکی و نظم کیله و دمنه به امر نصرین احمد. — لقب نواب — تاجیک، قبیچاق و باکو (هر سه از مرکوات شفاه) — شاهنامه و سیرالملوک‌ها، یادداشتهای پراکنده.

پیدا است عنوانهایی که بر شمرده می‌شود یادآور نکته‌های مربوط بدان عنوان است، ولی در یادداشتهای پراکنده است که خواننده نکته‌یاب بسیاری از مسائل ادبی و لغوی و تاریخی و جغرافیایی را بازمی‌یابد و از آن بهره‌یاب می‌شود چون قیچقار به جای قبیچاق (مرکوات)، یا در

حین نگارش «گردیزی» بر قلم مؤلف دانشمند می‌آید که لابد «گردیزی» است... «قون» (باقوت و جوامع‌الحکایات) komanen (مرکوات...) و گفتگو از «تاجیک و تات» - ص ۳۱.

ادب ب: در برگیرنده این عنوانها است: میرعلی هروی — هیزم — شرح تائیه ابن الفارض — دینار و درهم در عهد حمدالله مستوفی — طلغم — دینار عوال — بعضی لغات عبید زاکانی — بعضی اشعار تهامی مذکوره در جهانگشای — شجره ملوک کرت — کاشغریان و قشقایی.

در همین دفتر است «جامغول — جانغولک‌بازی — تحرمز» جامغول به معنی حرامزاده و ولدالزنا است (فولرس) و این است منشأ اصطلاح عامیانه معروف «جانغولک‌بازی درآوردن» تحرمز، مصدر جعلی از حرامزاده (فولرس در حرامزاده) ... و یا «وجه تسمیه صابون»: «... در اصل اصاب‌البونی بوده، چون عبدالرحمن البونی آن را اختراع کرد گفته شد اصاب البونی و به کثرت استعمال صابون شد» (فهنک فولرس نقلاً از فهنک شعوری) — روی این نگاشته خط ترقین کشیده شده است. — ص ۴۸ — ... یا واژه «تند» به معنی بلند و بلندی کوه، فردوسی: تو با شاه بر شو به بالای تند

ز پیران و لشکر مشو هیچ کند

فرخی:

بر دو قرار گه شکار فرود آرد و برون آرد

ز کوه تند پلنگ و ز آب ژرف نهنگ

(انجمن آرای ناصری، ص ۵۶)

«بهمن» به همین نام معروف یعنی برفی که از کوه فرود آید، در نزهة القلوب ۱۹۴ مذکور است، ص ۵۹. «دفترچه» ادب د اختصاص به اوستا دارد؛ و پاره‌ای نامها و واژگان که مورد توجه قزوینی بوده است، صص ۷۹ - ۹۴.

این که خصی را خواجه گویند قطعاً مخفف خواجه‌سرای است «و پیش وی غلامان و خواجه‌سرایان یعنی خصیان و خواجهگان ایستادندی». تریخ بخارا، ص ۷، ص ۱۰۷.

گاهی عنوان گونه‌ای که مرحوم قزوینی بر بخشی از این دفترها داده، عیناً همه مباحث عنوان شده نیست، مثلاً در «دفترچه» ادب a عنوانهایی را آورده‌اند. دومین مدخل این بخش: «رکاب‌گران — شتاب کردن»: رکابش گران شد سبک شد عنان — به گردون برآورد رخشان



سنان. شاهنامه مهل. ۵: ۲۹۰ - مقصود در رکاب گران شدن و عنان سبک شدن است که به معنی شتاب کردن سوار است. ص ۱۱۱.

«همنشان» شادروان قزوینی معنی این واژه را به استنباط خود می‌آورد: «... به معنی «طریقه، و طرز و و تیره» است... با دو شاهد، بی‌گمان از شاهنامه فردوسی:

چنین داد پاسخ بدو اردشیر

که دشتی فرازست و هم گور و تیر

یکی دیگر افکن برین همنشان

دروغ از گناهست با سرکشان

(ص ۲۸۰)

برین همنشان تا به شهر صطخر

که بهمن بدو داشتی تاج و فخر

(ص ۲۹۸)

- ص ۱۱۳ مسائل... -

علامه فقید پنج بار واژه «تماشا» را معنی و تبیین کرده‌اند، و از این است که باید گفت فرهنگ‌نویسان بی‌گمان باید به «یادداشتهای قزوینی» به عنوان مرجعی معتبر و گویا و راهگشا بنگرند:

تماشا: چه کلمه‌ای است؟ ص ۹۷ - تماشا:

چو اسباب تماشا شد مهیا

به وصل ما یک امشب سر در آری

(جهادگشای f.136b)

تماشا را مثل این است که در معنی تنزه و عیش و عشرت استعمال کرده است نه به معنی تماشای حالیه که به معنی نظاره کرده (؟) و *contemplerx* است نه بیش و نه کم. ایضاً: و به تماشا و عشرت مشغول باشند. F.137b، ص ۱۱۳.

تماشا به معنی عیش و عشرت:

چنانکه رسم عروسی بود تماشا بود

ولی به حمله اول عصای شیخ بخت

دانشمند فقید از شاعر یاد نمی‌کند، ولی در لغتنامه علامه دهخدا شاهی گویا از سندبادنامه، ص ۱۵۸ آمده است: «و خود با ماهرویان به تماشا و عشرت مشغول شده‌ای.»

باز شاهد از مسائل...: تماشا به معنی سیر و تفرج

و گردش: «اگر قصد نزهت جا و عزم تماشا کردی، الخ»

۱۴۱ا (لابد همان جهادگشای جوینی!)؛ تماشا به معنی نزهت و تفریح، و قد مَرَّ بعض شواهد و منها: «و شکار صید از بهر تماشا بر ملوک حلال باشد» (167a) (ظ: همان)؛ و از کارهای ارزشمند کوشندگان در نشر این دفتر، فهرستهای گوناگون آن است که خواننده نکته‌یاب را راهگشا خواهد بود.

در ص ۱۱۴ آمده است: «اصطلاحات دیوانی در پوربهای جامی» و در هر بیت از ابیات هفتگانه یک دو اصطلاح آمده است که به گمان کمترین روا بود اهتمام‌کنندگان گرامی در حاشیه اشارتی به این اصطلاحات می‌کردند: ارتکی (؟)، نوئین، ترغوچی، ترغو، تغار، بساوری (که درست آن ساوری است به معنای هدیه و پیشکش - در جامع‌التواریخ - بخش مغول: روشن - موسوی، چندین بار آمده)، یرلغ = یرلیغ، بلغاق (= بولغاق، جامع‌التواریخ، همان، ص ۲۳۲۷)، هجاوری (هجاوور: اصل و نژاد/ زادبوم و زادگاه، همان، ص ۲۴۱۷)، قام، قامان (در جامع‌التواریخ آمده. همان: ص ۲۳۷۹، به معنای روحانی، کاهن، جادوگر، پزشک)، بخشی، همان: معلم روحانی (بودایی، جادوگر، راهب، سرانجام، محرر خط اویغوری، ص ۲۳۱۹): برای دیگر واژه‌ها بنگرید به «بختی درباره‌ی واژه‌های مغولی از ص ۲۲۸۳ جامع‌التواریخ - بخش مغول، تا ۲۴۲۹ از افادات همکار ترکی و مغولی‌دان بنده آقای مصطفی موسوی در جامع‌التواریخ، (نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳) که خوشبختانه از سوی نشر میراث مکتوب در زیر چاپ است.

از نکته‌های بدیع آنکه علامه فقید «شفتالو - بوسه» آورده با شاهی شعری بی‌نام شاعر، و این خود از آن بزرگ مایه شگفتی است:

از حسرت شفتالوی سرخ لب لعلت - نیلی رخ سرخم
ز طیانچه است چو آلو - ص ۱۱۱-۱۱۲.

در لغتنامه علامه فقید دهخدا نیز با چند شاهد گویا آمده است: «ماچ و بوسه و قبله (ناظم‌الاطباء)، کنایه از بوسه است (از برهان) (از غیث‌اللغات) (انجمن آرا) به مناسبت شیرینی آن کنایه از بوسه نیز باشد. (از آندراج):

گر هیچ به سبب زرخش بازرسی

باری بررس که نرخ شفتالو چیست

شمس‌الدین قندهاری

و شفتالوی تروتازه به از شفتالوی لب نازنین دل‌پرور

خرم آن دم که می زان لب خندان گیرم
دو سه شفتالو از آن سیب زخندان گیرم

اشرف (آندراج)

در عنوان «هفت اقلیم = هفت کشور به نقل از روایت بزرگ» مرحوم قزوینی نام هفت اقلیم را به «نقل از خط بلوشه» می آورد، که چون آوانگاری نامهاست نقل آن سودمند است:

Les sept Kashvars: Arza, Sava, Fradadafsh, Vidadafsh, Vouraubaresht Vourouzaresht, Khouniras-bami

... خنرس بامی همان هُنیزه است که ۱:۲۷ از ابوریحان در تقسیم ارض نزد فرس نقل می کند، ص ۱۲۰.

جستن معادل فرانسوی برای واژگان فارسی کمکی درخور به فرهنگ نویسان است: دوست روی: Sympathique: هرکه با اصل خود وفا نکند - نشود دوست روی و دولت مند. (سعدی. اوائل باب هفتم) در مقابل دشمن روی یعنی بغیض antipathique: و: کارگاه، آتلیه.

اینست: به معنی زهی و براوو (bravo)، اینست نوباوه اقبال که با خلق خوشش - دامن و دست جهان پر گل و پر یاسمن است.

و نیز عنوان «بنده فرمان» به صورت اضافه نادرست است و باید به صورت فک اضافه «بنده فرمان» ضبط شود، و چنانکه از هر دو شاهد برمی آید فقط بدین صورت فک است که وزن شعر درست می نماید، ص ۱۴۲.

در ص ۱۸۹، سطر ۱۰: «دوم روز» تشدید کلمه «دوم» از علامه فقید است؟! گمان نمی برم؟! نیز در ص ۲۰۱، سطر ۲۱ مرحوم قزوینی از فرهنگهای تازی به فارسی معتبر یاد می کند: المصادر روزنی و از نسخه هایی که باز شناخته، دستور اللغة نطنزی و المرفاة و مقدمة الادب و قانون الادب، صراح که خوشبختانه این فرهنگها زیور طبع یافته است و البته چندتایی نه چندان مطلوب، و از فرهنگهای فارسی: معیار جمالی - چاپ شادروان دکتر صادق کیا، اداة الفضلا، شرفنامه احمد منیری، تحفة السعادة، مؤیدالفضلا، کشف اللغات و الاصطلاحات، فرهنگ جهانگیری - که چاپ مطلوبی شده است - و نسخه ای که یاد می شود ضمیمه ای نفیس در لغات مغولی دارد به نام «فی اللغة

المغولیه»، و نیز فصلی در لغات شاهنامه؛ مجمع الفرس سروری - که استاد دکتر دبیرسیاکی چاپ کرده اند - و... سنگلاخ میرزا مهدی خان که دوست و همکار دانشورم در بخش مغول جامع التواریخ - آقای مصطفی موسوی - سالی است بر سر آن تحقیق می کنند.

در نقل عبارتهایی از بین الادیان تألیف سال ۴۸۵، آمده است: «... و ایشان را به هر شهری کسی است که خلق را بدین مذهب (اسماعیلیه) دعوت کنند، آن کس را صاحب حریره (کذا) خوانند.» کوشندگان ارجمند جامع این دفتر ظاهراً اصطلاح «جزیره» که مستعمل اسماعیلیان است برای مرکز هدایت حجت اسماعیلی، از یاد برده اند.

عبارت «وانفدت الكتاب مع فیج قاصد». شادروان قزوینی «قاصد» را توضیح فرموده، ولی از معرب «پیگ» به گف فارسی به تصریح تعریب «فیج» بازمانده است. از افادات استاد شادروان مینوی، ص ۲۱۳؛ و نیز ص ۲۱۹، در سطر ۲۲، ص ۲۱۴: روا بود «دیگدان» ضبط شود، همچنان که در صفحه بعد در معنی طنجیر: دیگ، آمده است؛ گفتنی است که واژه «تیان» هنوز در گویش گیلکی زنده است و پیوندی با «کماج دان» ندارد. «گمچ» ظرفی گلی است برای پختن خورشت که دیگر محل استعمال ندارد، و برخی گیلکان به عنوان تزیین و نمایش در گوشه اتاقهای به میل آراسته، با «گماجدان» - که حلقه واری است بافته از ساقه های برنج - می نهند.

«الجماعة» به معنی سیاهه در صورت حساب و «دوسیه» تفرس هوشمندانه قزوینی است؛ و نیز شه شه (به گمان کمترین به ضم شین): گفت آه ماهی ز پیران آگهست - شه تنی را کو لعین در گهست - مثنوی، مصحح محمد روشن، ص ۳۵۹، ب ۳۶۱۸ - با «جوانبیره» در متن نشوار المحاضره، ... به اصطلاح حالا «جونه [= جوانه] زن بین سن جوانی و پیری»، ص ۲۱۵. و نیز از فرج بعدالشره می خوانیم: «... معلوم می شود که طاهریان ایرانی بوده اند (نه عرب، چنانکه من خیال می کردم)؛ و «خمن» به معنی «حدس زدن»، ص ۲۱۷؛ که پیداست معرب «گمان» است؛ و «الطائف به معنی پلیس شب، گزمه، عسس». به روزگار دانشجویی من - سالهای ۳۴-۳۷ - در بسیاری از محلات تهران «شبگرد»ان بوده اند از مردان که ماهیانه ای از خانه ها می گرفتند و پاسداری می کردند.

به سر تازیانه بخشیدن: به سر تیغ ملک بگرفته -



جهانگشای، «... سلطان ارسلان بر گرفت و ارسلان گشای نام نهاد» غلطی روی داده است؟
«دانشق» که واژه‌ای ترکی است به معنای «کنگاش و مشورت» در تمام جامع‌التواریخ دیده نشده است! ص ۲۴۹.

در ص ۲۵۵ آمده است: «من بعد فری جوان مارحسیا»؛ «فری (Fra) که از قرن سیزدهم مسیحی من بعد همیشه به معنی کشیش و راهب عیسوی استعمال می‌شده است» (ص ۲۵۹)، و «مارحسیا» که در تاریخ افرنج، پایان و قیصره از جامع‌التواریخ، به تصحیح محمد روشن، در صفحه‌های ۴۵ و ۷۴ و ۷۹ به صورت «مَرْحَسِیَا» Marhasijā آمده، از دو کلمه سریانی «مار» (به سریانی) به معنی بزرگ و سید و آقا... در اصطلاح کلیسا اسماً به معنی اسقف (èvêque) استعمال می‌شود (ص ۲۶۰). و «گورگان» و «گورکان» به معنی «داماد» که به مغولی و ترکی لقب معمولی امیر تیمور است بوده است... چون خواهر یا دختر امیرحسین قزغن را تزویج نمود (ص ۲۵۷، صهرالملوک، ۲۶۲).

مرحوم قزوینی نکته‌ای شایان بررسی از طبقات ابن‌سعد. نقل می‌کند: «... رأوه قالوا بودا شکنب امذ...» و می‌نویسد و به نظر من چنین می‌آید و تقریباً ظن متأخم به علم به این فقره دارم که صواب «بوراشکنب آمد» بوده است یعنی پرشکم یعنی ممتلیؤ البطن و جواب آن حضرت هم تا اندازه‌ای قرینه بر این است... که بیان علت پری شکم مبارک خود را می‌فرماید که بالای آن علم است و پایین آن طعام...» ص ۲۶۹.

هوشمندی و حسن استدراک علامه فقید قزوینی براستی ستایش‌انگیز است با شاهد نابی که از «سقیفه» می‌دهد و معادلی که از زبان فرانسوی می‌آورد: (Complot) ص ۲۷۲.

در سطر اول ص ۲۷۳: «شرمش باد» جزیی از مصراع اول پایان صفحه ۲۷۴ است، و اشتباهی روی داده است؛ در همین صفحه و صفحات پیشین، اعتبار نسبی فرهنگ فولرس گویای اهتمام عالمانه اوست، و از هیچ یک از فهرستها نامی از او نیامده است! در ص ۲۷۴ هم از اهتمام فولرس یاد می‌شود.

«یاهو Jehova کلمه عبرانی است و نام خدای یهودست که لا عن شعور عرفای اسلام لاینقطع استعمال می‌کنند و هو می‌کشند...» صص ۲۷۴ - ۲۷۵.

به سر تازیانه بخشیده. انوری، راحة‌الصدور، ص ۲۲۳. کهنترین متنی که دیده‌ام و این ترکیب کنایی را به کار برده است، قصه یوسف، الستین الجامع للطائف البساتین از امام تاج‌الدین ابوبکر احمد بن محمد بن زید الطوسی است: «[یوسف] گفت: این را برهانی باید. زلیخا گفت: آن تازیانه پیار. یوسف سر تازیانه بدو داشت. زلیخا آهی بکرد. آتشی از تجاویف احشای او بر فروخت و تازیانه را بسوخت. چون تف آن آتش به دست یوسف رسید تازیانه از دست بینداخت...»، قصه یوسف، ص ۴۶۷ و به خاطر می‌آورم استاد مرحوم محمدامین ریاحی در این باره مقالاتی پرداخته‌اند.

«گاه: بوته که طلا و نقره... در آن بگدازند» با شاهی از فرخی، در فرهنگ معین آمده، ولی متأسفانه در لغتنامه دهخدا به صورت «گاه» نیامده، ولی در «گه» معنی شده و شاهد بسیار دارد؛ و احتمال علامه فقید «گهبد» نیز شاهد بسیار دارد؛ حدس علامه فقید درباره معنی لغوی «هارون» پیک و شاطر، و درست‌تر: پاسبان با شاهدهایی گویا از خاقانی ستودنی است، ص ۲۲۵ و ص ۲۴۵.

دیرینه‌ترین تاریخی که از جوحی = جحا [ملانصرالدین]، نامدارترین عقلای مجانین یاد می‌شود در نثرالدرر [ظ: لابی سعد منصورین الحسین‌الابی] است که معاصر صاحب‌بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵) بود، و جاحظ نیز از او یاد می‌کند. ذکر جوحی در مجمع‌الامثال یا جمهره‌الامثال هم شده است...، ص ۲۳۲.

در ربیع‌الابرار که روایتی مطول داشته است، ص ۲۳۷، از چهار پیشگام یاد می‌شود: در فقه: ابوحنیفه، در نحو: خلیل، در تألیف: جاحظ و در شعر: ابوتمام، ص ۲۳۹.

نقره‌خنگ، که خاقانی بسیار به کار برده هم در «منشآت» و هم در «دیوان». در تعلیقات منشآت خاقانی. صص ۴۴۱ - ۴۴۲ به گستردگی از آن یاد کرده‌ام و شواهدی گویا در لغتنامه دهخدا هم آمده است.

«اندون» مختصر از اندودن... در شاهد مجیر بیلقانی مورد توضیح علامه واضح است و آشکار چون: نمون از نمودن؛ فزون از فزودن؛ آجین از آجیدن؛ و گزین از گزیدن، ص ۲۴۵.

پرچم: گفتاری استاد شادروان پورداود دارد. موی دم گاو کوهی است که غرغاو خوانده می‌شود و تبتی است. صص ۲۴۷-۲۴۸. در صفحه ۲۴۹، س ۲: در شاهد یاد شده:

ص ۲۷۶: «مفردان، مفرد» به معنی ملازم و نوکر، ظاهراً از راحة الصدور است که در جهانگشای جوینی نیز آورده است. ص ۲۷۷، علامه فقید «پچیدن» را — لابد از شدت وضوح برای خود وی — توضیح وافی نداده‌اند؛ ارزش یادداشتهای قزوینی در این نکته یابیهاست که هم فرهنگ‌نویسان را و نیز پژوهندگان را راهنمایی ارزشمند است.

«دانستن» را به شایستگی «تفقد» معنی کرده‌اند و معنی مطلوب جز آن نیست. ص ۲۷۹؛ «پرسیدن» هم دقیقاً به معنی «تفقد کردن» آمده است. مرزبان‌نامه، چاپ محمد روشن، نشر نو، صص ۲۳۶ و ۹۴۰.

«ملخیزداق»: پادشاه سالم یا سلام (Gènese xiv.18) ص ۲۹۳ در تاریخ افرنج، پایان و قیصره از جامع‌التواریخ، مصحح محمد روشن، اشاراتی به وی شده است.

«به وی [ابراهیم] وحی آمد که به شهر مصر رو... در راه ملکیزدق malkizadak پیغامبر رسید» همان، ص ۳۱؛ «احترام بسیار کرد و عشر مال به ملکیزدق داد؛ و او ابراهیم را دعای بسیار کرد» ص ۳۲؛ پیداست که وی پیامبر بوده است، در تاریخ افرنج... اشارتی دیگر می‌بینیم: «اسحق علیه‌السلام دو فرزند آورد، یعقوب پیغمبر علیه‌السلام که پدر بنی‌اسرائیل بود و عیص جد اقوام فرنگ، و چون ربنگه زن اسحق به این دو فرزند توام حامله بود، اسحق از ملکیزدق پیغمبر پرسید که این حامله چه زاید؟ گفت: دو پسر آرد که مهتر خدمت کهنتر کند.» ص ۳۳، تاریخ افرنج و ...

ص ۲۹۸: گفتگویی است از [خاور و باختر] و تخلیطاتی که در معنی این دو واژه در زبان فارسی روی داده است با شواهدی گویا.

«... در بُندهش (یوستی) جهات اربعه را این‌طور دارد: پاختر = شمال؛ نیمروز = جنوب؛ خورآسان = مشرق؛ خور و ران = مغرب.»

«کیش قرآن» عبارتی است از راحة الصدور، چاپ محمد اقبال، ص ۷، F.4a:

«از ترکستان حرا درآمد با کیش قرآن نه با کیش و قربان» (راحة الصدور. چاپ محمد اقبال، ص ۷). علامه در اعراب «قربان» تردید فرموده. به گمان بنده در اعراب و ضبط متن ابهامی نیست، جز گمانی که در کمترین پیدا شده. پیداست در متنهای عصری، ولوع به جناس تا چه پایه است.

ممکن است عبارت را «... کبش و قربان» خواند؟! در شاهنامه فردوسی — آراسته محمد روشن که افزون بر سیزده سال است در حبس ناشری است، شاهدهی دارم: بیاورد و گربان به درویش داد — چو درویش پیوسته بد بیش داد. ص ۳۸۳۱، ب ۳۱۴۳. چاپ محمد روشن؛ همین شاهد را در چاپ مسکو، ج ۴، ص ۱۹۶ بازیافتیم؛ در معنی «گربان» نوشته‌ام: «قربانی، فدیة!»

ص ۳۱۰: «فروند» را استاد در برهان و فولرس نیافته‌اند. کهنترین شاهدهی که در متنها آمده است ظاهراً دره نادره است: «... امر همایون خطاب به نظام‌الملک والی دکن مبنی بر سرانجام بیست فروند کشتی کوه اندام دریا شکاف صادر گشته.»، چاپ شهیدی، ص ۵۸۰.

«شبر» و شَبیر اسماء ابناء هرون که سپس لقبی برای فرزندان حضرت علی (ع) مصطلح گردید. ص ۳۱۱.

در صص ۳۱۳ - ۳۲۰ نکته‌هایی بدیع درباره جامع‌التواریخ بخش مغول، چاپ محمد روشن، مصطفی موسوی، آمده است از تعلیقات کاتمر و نقد علامه قزوینی بر او که باید در چاپ دوم جامع‌التواریخ مورد بررسی قرار گیرد.

مصائب علامه فقید قزوینی که مایه پیری است از بسیاری جهات عبرت‌انگیز است! ص ۳۲۰.

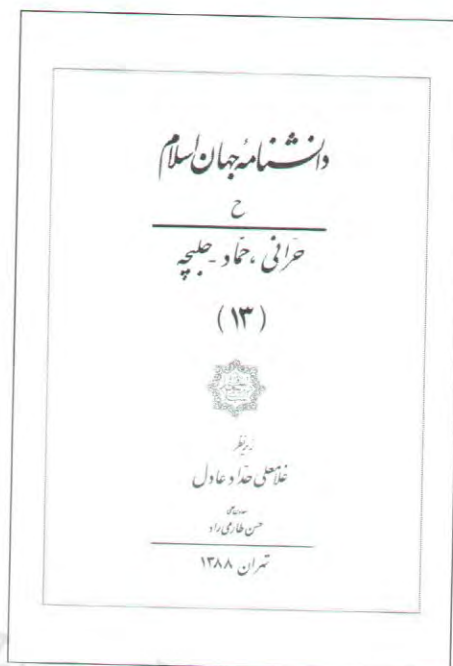
باز یافتن ریشه «بنکدار» که «بندار» است، با دریغ در این دفتر بی‌اشاره مانده است. ص ۳۲۱.

بی هیچ گمان، علامه فقید محمد قزوینی از نادره‌های روزگار است که آثارش به هرگونه و در هر زمینه نمونه‌واری یگانه و استوار است؛ هر محقق و پژوهشگر، چه در باب تاریخ و ادب، و چه درباره فرهنگ و آداب و سنن حتی «مصائب دنیا» از نگاه پیران — ص ۳۲۰ — از آن بهره‌یاب می‌شود. به تعبیر استاد فقید کم‌مانند مجتبی مینوی، قزوینی از «نادره‌های یا بنیانهای» بی‌مانند زبان فارسی بود، و از آن است که هر نگاشته‌ای از آن شادروان گنجینه‌ای است که همتا ندارد. کوششهای استاد ایرج افشار در احیا و نشر «یادداشتهای قزوینی» یازده مجلد خدمتی بزرگ به فرهنگ ایران است و شایان ستایش افزون بر آثاری ارزنده که شمار آن از سیصد درمی‌گذرد. در این دفتر مسائل پارسیه استاد افشار از همکاریهای ارزنده دانشوری ارجمند آقای علی‌محمد هنر برخوردار بوده است. عمرشان بردوام و افاداتشان مستدام باد. ■



دانشنامه جهان اسلام، مجلد ۱۳: حرّانی، حماد
- حلبچه، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران،
۱۳۸۸ش.

بابک اسفندیاری



در بیست‌وششمین سال بنیانگذاری دانشنامه جهان اسلام، سیزدهمین مجلد از این دانشنامه وزین، معتبر و مورد توجه و اعتنای بسیاری از پژوهشگران حوزه‌های گوناگون علوم در ایران و خارج از آن، منتشر شد. بدون تردید در جریان پرشتاب انتشار دانشنامه‌های گوناگون عمومی و اختصاصی در حوزه‌های مختلف علوم و دیگر رشته‌ها، برای همه گروه‌های سنی که پس از انقلاب رشد و شتاب چشمگیری گرفت، دو اثر دانشنامه جهان اسلام و دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از جایگاه علمی والایی برخوردار هستند و جای خود را در محافل و نهادهای پژوهشی در ایران و بیرون از ایران به عنوان مرجع و مأخذی معتبر، باز نموده‌اند. در جریان بیست‌وشش سالی که از عمر - البته بنیانگذاری و نه انتشار - دانشنامه جهان اسلام می‌گذرد، با مقایسه‌ای میان مجلدات نخستین این اثر با مجلدات دیگر آن، نشانه‌های رشد و اعتلا و کمال - چه از نظر کیفی و چه کمی - در آن به‌خوبی آشکار است. اکنون سیزدهمین مجلد این اثر در اختیار علاقه‌مندان

قرار گرفته است. با یک محاسبه سرانگشتی می‌توان به این نتیجه رسید که به طور میانگین در هر دو سال، یک مجلد از دانشنامه جهان اسلام منتشر شده است. البته با توجه به این نکته که از سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۵، فقط چند جزوه از حرف «ب» این اثر منتشر شد که همان جزوات در سال ۱۳۷۵ در شکل و قالب جدید شروع به انتشار نمود. به عبارتی دقیق‌تر، پس از سیزده سال دو جلد و در سیزده سال بعدی (۱۳۷۵-۱۳۸۸) یازده مجلد دیگر از این اثر منتشر شده است. چهار مجلد در میان سالهای ۱۳۷۶-۱۳۸۰ و از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۸ هم به طور منظم هر یک سال یک مجلد از دانشنامه منتشر شده است که خوشبختانه نشان‌دهنده منظم‌تر شدن و سریع‌تر شدن روند انتشار آن است که امیدواریم به بهای کاستن از کیفیت آن نباشد و به عبارتی دیگر امیدواریم که در این روند کیفیت فدای کمیت نشود.

در این مجلد ۳۹۱ نام (= مدخل) دیده می‌شود که از میان این تعداد ۹۸ مقاله که با علامت (<) مشخص شده، نشان ارجاع آن مقاله است به نامی دیگر، مانند «حرب (۲) < جنگ»، «حروف هجا < الفبا»، «حروفی، فضل‌الله < فضل‌الله حروفی»، «حسن بن موسی نوبختی < نوبختی، حسن بن موسی» و «حسین بایقرا < حسین میرزا بایقرا».

بدین ترتیب مجلد حاضر ۲۹۳ مقاله دارد که نخستین مقاله «حرّانی، حماد» و مقاله پایانی «حلبچه» است. دو مقاله «حزب» (صص ۱۰۶-۱۸۷) و «حقوق» (صص ۶۲۶-۷۰۸) هر یک با بیش از هشتاد صفحه، بلندترین مقالات این مجلد هستند. مقاله «حزب» با تعریفی از مفهوم «حزب» شروع و در هفت بخش ادامه می‌یابد: «در ایران»، «در جهان عرب»، «در عثمانی»، «در ترکیه»، «در قفقاز»، «در هند و بنگلادش» و «در افریقای مسلمان غیرعرب». در این هفت بخش، روند تاریخی شکل‌گیری احزاب بررسی و چکیده مهم‌ترین اطلاعات در این باره به خوانندگان عرضه شده است و نیز مهم‌ترین احزاب سیاسی ایران به صورت مدخل‌های جداگانه نوشته شده است. اما روشن نیست که بر چه اساس و معیاری، بخش جداگانه‌ای به بررسی حزب در آسیای مرکزی با آن پهنه گسترده جغرافیایی و نیز اهمیت تاریخی آن منطقه اختصاص نیافته و در

گزارش میراث

دوره دوم، سال چهارم، شماره ۳۶، آذر و دی ۱۳۸۸



همان ابتدای مقاله نوشته شده است: «برای تاریخ احزاب در ازبکستان ... تاجیکستان و ... < مدخل این کشورها و مدخل احزاب مهم این کشورها» (ص ۱۰۶).

نخست باید پرسید، چرا فقط این دو کشور؟ آیا ترکمنستان که تنها کشور واقع شده در جنوب آسیای مرکزی است که دارای مرزهای مشترک طولانی با ایران است، دارای اهمیت لازم پیرامون بحث مورد نظر نبوده است؟ و آیا اساساً آسیای مرکزی - شامل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان - با آن پهنه گسترده جغرافیایی که بخشهای وسیعی از آن زیر نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی قرار داشته و دارد به اندازه «جهان عرب»، «افریقای مسلمان غیرعرب» و «هند و بنگلادش» اهمیت ندارد؟ هرگاه گفته شود که احزاب مهم این کشورها به طور جداگانه مدخل خواهند داشت و دیگر ضرورتی برای پرداختن به «حزب در آسیای مرکزی» نخواهد بود، باز این پرسش به میان می‌آید که مگر در بررسی تاریخ احزاب در «جهان عرب»، «افریقای مسلمان غیرعرب» و «هند و بنگلادش» تعدادی از احزاب این سه ناحیه جغرافیایی که نامشان در مقالات مربوط به آنها آمده، به طور جداگانه بررسی نشده و نخواهد شد. وجود نشانه «*» - بر اساس تعریفی که در دانشنامه برای آن شده - بر روی نامهایی مانند «حزب وفد*»، «جبهه آزادی بخش ملی الجزایر*»، «دستور*، حزب»، «حزب بعث*»، «حزب ملی بنگلادش*»، «جماعت اسلامی*» و ... مؤید آن است که موارد ذکر شده، به عنوان یک مدخل مستقل نوشته شده و یا در مجلدات بعدی نوشته خواهند شد.

اینجا سخن بر سر درستی یا نادرستی این روش نیست، چون شاید دست‌اندرکاران دانشنامه برای آن دلایل قانع‌کننده‌ای داشته باشند، اما پرسش این است که واقعاً ملاک‌گزینش و یا عدم‌گزینش و پرداختن یا نپرداختن به موضوعهایی از این دست چیست؟ در همین مقاله «حزب» در بخش مربوط به «حزب توده ایران» (بخش ۲) پس از انقلاب اسلامی نوشته شده است: «حزب همچنین برای بسط ارتباط و انتقال افکار خود به مردم نشریاتی نشر کرد که اینها بودند، مردم ... و فصلنامه شورای نویسندگان و هنرمندان» (ص ۱۶۱، ستون اول).

لازم به یادآوری است که اگرچه بنیانگذاران و اعضای این شورا همگی از اعضا و هواداران حزب توده ایران بوده‌اند و بر اساس خط مشی حزب حرکت کرده‌اند، اما به حساب آوردن نشریه این شورا به عنوان یکی از نشریات حزب توده ایران، چنانچه نادرست نباشد، دست کم دقیق نیست و آن را می‌توان از نشریات گروههای جنبی حزب دانست که مبلغ و مروج اندیشه‌های آن بوده‌اند. ضمن اینکه به دور جدید انتشار مجله دنیا ارگان سیاسی و تئوریک حزب که یکی از مهم‌ترین نشریات حزب است اشاره‌ای نشده و احتمالاً نویسنده این بخش از مقاله این نکته را فراموش کرده است.

همانگونه که پیشتر اشاره شد، مقاله «حقوق» هم یکی از دو مقاله بلند این مجلد از دانشنامه است. این مقاله پنج بخش اصلی دارد: «۱. کلیات»، «۲. حقوق خصوصی»، «۳. حقوق عمومی»، «۴. حقوق کیفری و جرم‌شناسی» که خود به دو بخش «حقوق کیفری» و «جرم‌شناسی» تقسیم شده و نیز «۵. حقوق بین‌الملل» که آن هم به دو بخش «الف. حقوق بین‌الملل عمومی»، «ب. حقوق بین‌الملل خصوصی» تقسیم گردیده است. در این بخش مقالاتی هم درباره «حقوق زن»، «حقوق کودک» و «حقوق اقلیتها» (در منابع اسلامی) و «در قوانین ایران» و «حقوق اقلیتهای مسلمانان در کشورهای غیراسلامی» دیده می‌شود.

اما روشن نیست که دست‌اندرکاران دانشنامه چرا وقتی به مفهوم حقوق بشر رسیده‌اند، آن را به این صورت: «حقوق بشر < [ضمیمه دانشنامه]» ارجاع داده‌اند؟ گذشته از اینکه این عبارت توضیحی چندان روشنگر نیست و خواننده نمی‌داند که آیا قرار است این ضمیمه به همراه همین مجلد منتشر بشود - که نشده - یا به همراه مجلدات بعدی، باز جای این پرسش است که چرا نباید بحث پیرامون «حقوق بشر» به مثابه یکی از مفاهیم مهم و مورد توجه و چالش برانگیز همه جوامع بشری در همین جا گنجانده می‌شد؟

با نبودن نام «حسن خان سردار ابروانی» ملقب به حسن خان «صاری اصلان» (شیر زرد) - که به سبب دلاوریها و بی‌باکیهایش در جنگهای ایران و روس به این عنوان ملقب شده بود - در میان مدخلهای این مجلد، باز این پرسش به میان می‌آید که واقعاً ملاک‌گزینش



این مدخلها چه بوده که باید نام «حسین خان سردار» آورده شود، ولی هیچ نوشته‌ای درباره «حسن خان سردار» برادرش - که از هر جهت مانند حسین خان بوده - در دانشنامه وجود نداشته باشد؟

عدم تناسب بین حجم برخی از مدخلها یکی از نکات پرسش برانگیز دیگری است که به چشم می‌خورد. به ویژه با در نظر گرفتن این نوشته خود دست‌اندرکاران که «کوتاهی و بلندی مقالات، علاوه بر اهمیت موضوع، بر اساس قلت یا کثرت اطلاعات است» (دانشنامه، ج ۱، ص بیست‌وسه)، این پرسش مطرح می‌شود که آیا درباره «حسین صفوی» یا همان شاه سلطان حسین صفوی با قلت منابع مواجه هستیم و یا اهمیت او و دوران پادشاهی‌اش که در آن یکی از رویدادهای مهم تاریخ ایران رخ داد ناچیز است که فقط چهار ستون (دو صفحه) از دانشنامه مطلب درباره او نوشته می‌شود؟ این در حالی است که در همین مجلد به تعدادی مدخل بر می‌خوریم که نه اهمیت بیشتری از «حسین صفوی» دارند و نه وجود کثرت منابع درباره آنها بیشتر از «حسین صفوی» صدق می‌کند، اما حجم مطالب نوشته شده درباره آنها، گاهی نیز بیشتر از «حسین صفوی» است. مانند «حسام‌السلطنه، محمدتقی میرزا» (صص ۲۲۰ - ۲۲۳).

افزون بر آنچه گفته شد نکات دیگری وجود دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

در مقاله «حروف حی» (صص ۷۴ - ۷۶)، چون مشخصاً درباره هجده نفر از نخستین گروندگان به باب است، جا داشت به لقب «اول من آمن» که به ملا حسین پشروه‌ای و «آخر من آمن» که به قدوس داده شده، اشاره می‌شد.

در مدخل «حشرات الارض»، اگرچه در خلال خواندن مقاله مشخص می‌شود که آن نام نشریه ای بوده که در تبریز منتشر می‌شده، اما اشاره صریح به این موضوع آن هم در جایی که موضوع مدخل مشخصاً یک نشریه است، کاملاً بدیهی و ضروری است. افزون بر این هیچ اشاره‌ای به زبان نشریه - که فارسی بوده است - نشده است. این نکته از آن جهت که روزنامه در تبریز منتشر می‌شده مهم است تا این تصور را که زبان آن آذربایجانی است پیش نیاورد. سپس درباره انتشار نخستین شماره حشرات الارض نوشته شده: «نخستین

شماره حشرات الارض در ۱۴ صفر ۱۳۲۴ منتشر شد. این نشریه که ... (صدر هاشمی، همانجا [ج ۲، ص ۲۱۵]، پروین، ج ۲، ص ۵۴۸)». اما وقتی به همان صفحه ارجاع داده شده به کتاب صدر هاشمی مراجعه می‌کنیم، تاریخ انتشار نخستین شماره روزنامه ۱۸ صفر ۱۳۲۶ نوشته شده است. این احتمال وجود دارد که صدر هاشمی تاریخ انتشار شماره نخست حشرات الارض را که ۱۸ مارس ۱۹۰۸ است با ۱۴ صفر خلط کرده باشد. اما وقتی به تاریخ انتشار دومین شماره این روزنامه که صدر هاشمی (همانجا) آن را ۲۵ صفر ۱۳۲۶ نوشته توجه کنیم و سپس ترتیب انتشار نشریه را که ابتدا هفتگی و سپس نامنظم بوده در نظر بگیریم، موضوع کمی پیچیده می‌شود چرا که میان انتشار شماره نخست و شماره دوم، درست یک هفته فاصله دیده می‌شود. به هر صورت اگر بر سر انتشار شماره نخست حشرات الارض در ۱۴ صفر ۱۳۲۶ تردید وجود نداشت، حتماً به جای ارجاع به صدر هاشمی - که البته از منابع معتبر است - باید به مأخذ دیگری که به همین تاریخ اشاره کرده است ارجاع داده می‌شد و یا دست کم توضیح کوتاهی در این باره داده می‌شد.

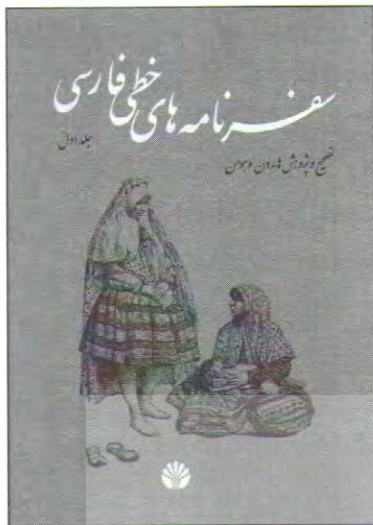
شاید مراجعه به کتابهای تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، از صبا تا نیما و دانشمندان آذربایجان می‌توانست تا حدی به رفع ابهام در این زمینه کمک رساند.

در مدخل «حزب دموکرات» (ص ۱۶۷) پس از آوردن نام چهارده نفر از اعضای مؤسس و کمیته مرکزی این حزب، چنین ارجاع داده شده است: «دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۱۲۰؛ جودت، ص ۱۶، ۲۳، ۲۶؛ آدمیت، ص ۱۳۶». با در نظر گرفتن اختلاف چشمگیری که میان تعداد نفرات اعلام شده در کتاب آدمیت با آنچه در مقاله قید شده - یعنی شش نفر - دیده می‌شود، آیا ارجاع به این صورت درست است؟ یا باید به این اختلاف در منابع، با توضیحی کوتاه یا با تغییر نحوه ارجاع اشاره می‌شد؟

در ادامه همین مقاله می‌خوانیم: «پس از تقی‌زاده رهبری حزب دموکرات را سلیمان میرزا اسکندری برعهده گرفت» (ص ۱۶۸، انتهای ستون اول). اما در مدخل «حسینقلی خان نواب» (صص ۴۴۰ - ۴۴۴، همین مجلد) نوشته شده: «در اواخر رجب ۱۳۲۷، سیدحسن



سفرنامه‌های خطی فارسی، چهار جلد، تصحیح و پژوهش هارون وهومن، تهران، اختران، ۱۳۸۸ش.
سیدعلی آل داود



دوره قاجاریه، عصر شروع و رواج و گسترش سفرنامه‌نویسی در ایران است. پیش از آن، تعداد متون سفرنامه‌ای به زبان فارسی و حتی عربی اندک‌شمار است. از وقتی که ترجمه برخی سفرنامه‌های اروپاییان به ایران و مشرق‌زمین به دست فضلالی ایرانی رسید، گروهی علاقه‌مند به این رشته و نگارش یادداشتهای سفر شدند، اما طبعاً هنوز آغاز کار بود؛ وانگهی سفرنامه‌نویس ایرانی در ابتدا دید شامل و گسترده‌ای به دست نیاورده و سفرنامه‌ها اغلب یادداشتهای ساده و روزانه سفر و بسیار کم‌فایده بود. به خلاف آثار سفرنامه‌نویسان اروپایی از جمله شاردن، هنگامی که به ایران آمدند و به سیاحت پرداختند، همه چیز برایشان تازگی داشت، از این رو آنچه نوشته‌اند ولو آنکه گاه با غرضهایی توأم است مفید و ارزنده و قابل استفاده است و به‌ویژه برای وقوف بر چگونگی زندگی پیشینیان ما فواید بی‌شمار دارد.

در میان سفرنامه‌هایی که ایرانیان در دوره قاجار نوشته‌اند چه آنها که در باب سفرهای داخل کشور است و چه سفرنامه‌هایی که حاصل سفر به شبه‌قاره هند و اماکن متبرکه و حتی اروپاست آثار قابل توجه اندک است. با این همه در همین متنهای برجای‌مانده، سفرنامه‌های خواندنی هم موجود است و گاه آگاهیهای زیادی در خصوص تاریخ زندگانی مردم ایران و آداب و رسوم قرن پیش از مندرجات آنها استخراج می‌شود، اطلاعاتی که در

تقی‌زاده حزب دموکرات را تشکیل داد. حسینقلی‌خان رهبری کمیته مرکزی آن را بر عهده گرفت و پس از تقی‌زاده، رئیس حزب شد» (ص ۴۴۱، ستون دوم). نویسندگان هر دو مدخل برای اظهارات خود به منابع مورد نظر اشاره نموده‌اند که هر دو کاملاً درست است. اما فارغ از اینکه کدام‌یک از این دو گفته درست است که جای بحث آن اینجا نیست، آیا نباید به این موضوع توجه می‌شد تا چنین دوگانگی‌ای در یک مجلد از دانشنامه به وجود نیاید؟

در مدخل «حکیمی، ابراهیم» از آنجا که مقاله درباره یک رجل سیاسی و از دولتمردان گذشته ایران است به پاره‌ای از وجوه حیات سیاسی او اشاره نشده است. از جمله عضویت او در کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران، سپس در ادامه همین مقاله نوشته شده است: «در جریان کودتای اسفند ۱۲۹۹، عوامل کودتای او را دستگیر و چندی بازداشت کردند... با روی کار آمدن رضا خان، حکیمی از سیاست کناره گرفت.» از این جمله به روشنی چنین استنباط می‌شود که منظور از «روی کار آمدن رضاخان» از نظر مبدأ زمانی همان سال ۱۲۹۹ و پس از کودتای سوم حوت (اسفند) است و نه سال ۱۳۰۴ش — سال تاجگذاری او به عنوان پادشاه ایران — پس با توجه به این موضوع جمله فوق ابهام دارد و چه بسا نادرست است؛ چرا که حکیمی در دو کابینه اول مشیرالدوله — بهمن ۱۳۰۰ تا خرداد ۱۳۰۱ — و کابینه دوم او — ۲۳ خرداد تا ۲۴ آبان ۱۳۰۲ — به ترتیب وزیر امور خارجه و وزیر عدلیه بوده است. قطعاً این موارد فراموش شده از زندگی یک سیاستمدار، مهم‌تر از اشاره به تعداد دفعات ازدواج و ملیت همسرانش است.

در پایان، آنچه گفته شد به هیچ وجه از ارزش و اعتبار علمی این دانشنامه نخواهد کاست. چه وجود این نکات ریز در کاری به این کلانی امری است طبیعی و چه بسا اجتناب‌ناپذیر. اینکه تصور شود که این اثر یا آثاری مشابه از سهو و خطا مصون بماند، دست کم در شرایط کنونی امری است دشوار و آنچه به قلم آمده از سر دلسوزی است و تلاشی در رفع کاستیهای احتمالی این اثر وزین. به امید روزی که تمام مجلدات این دانشنامه در دسترس دوستداران علم و دانش قرار بگیرد و چراغی باشد فرا راه پژوهشگران و دوستداران دانش.



کتب متعدد تاریخی این دوره دیده نمی‌شود. و به هر حال یقین است که چاپ و انتشار همه آنها ولو برای یکبار هم که شده، امری لازم و ضروری است.

دسته نسبتاً زیادی از این سفرنامه‌ها تاکنون به طبع رسیده است. به خصوص در دوره قاجار شخص ناصرالدین شاه علاقه به سفر و سفرنامه‌نویسی داشت و سفرنامه‌های فرنگ او و نیز سفرنامه‌های داخل کشور وی در همان روزگار به اهتمام وزیر انطباعات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه به طبع رسیده است. شاید طبع این همه سفرنامه از شخص شاه موجب گردید تا دیگران نیز به ضبط و ثبت یادداشتهای سفر خود راغب شوند. سفرنامه‌های دیگری هم در همان دوره به چاپ سنگی رسیده است، گاه در ایران و گاه در شبه‌قاره هند. اما در چهل پنجاه سال اخیر تعدادی از سفرنامه‌های ارزنده‌تر را مصححان و علاقه‌مندان تاریخ قاجاریه شناسایی، تصحیح و چاپ کرده‌اند؛ اما هنوز هم سفرنامه چاپ نشده بسیاری در گنجینه‌های نسخ خطی دست است و مادام که فهرستهای جدید دست‌نویس کتابخانه‌ها انتشار می‌یابد بر تعداد آنها افزوده می‌شود. در میان انبوه سفرنامه‌های چاپ‌نشده، دسته‌ای از آنها از ارزش بیشتری برخوردارند و به هر حال، چنانکه اشاره کردیم، چاپ همه آنها برای یکبار هم که شده بی‌فایده نیست.

اینک آقای هارون وهومن وارد این میدان وسیع شده و قصد دارد سراسر سفرنامه‌های خطی موجود زبان فارسی را در نوزده مجلد به چاپ برساند. از طرحی که در مقدمه ارائه شده و مشتمل بر اطلاعات کلی در این زمینه است، برمی‌آید که هر جلد شامل چندین سفرنامه خواهد بود و ظرف چند سال آینده کلیه مجلدات آن انتشار خواهد یافت. در اینکه طبع این سفرنامه‌ها امری ضروری است کسی تردید ندارد اما پس ملاحظه چهار مجلد نخست که اینک انتشار یافته تذکر چند نکته را ضروری می‌داند، سپس مندرجات جلدهای فوق معرفی می‌شوند.

نخست آنکه گردآورنده و مصحح محترم سفرنامه به نام انتخابی خود - سفرنامه‌های خطی فارسی - وفادار نمانده و تعدادی از سفرنامه‌هایی را که پیش از این به طبع رسیده در این مجموعه جای داده و نسخه آنها را عیناً از چاپ سنگی نقل کرده که قطعاً درست نیست. بهتر بود در این صورت نام مجموعه به «سفرنامه‌های

خطی و چاپ سنگی فارسی» تغییر می‌یافت. اما درست‌تر آن است که این دو به کلی از هم مجزا شوند. اگر این تفاوت در نظر گرفته نشود، گردآورنده به خود حق خواهد داد که در جلد‌های بعد، کلیه سفرنامه‌های چاپ شده - ولو آنها را که به صورت انتقادی طبع شده - عیناً در مجموعه خود وارد سازد. نکته دیگر آنکه با وجودی که مصحح وارد مباحث تشریحی تاریخی و انتقادی نگردیده، گاه جملات و عباراتی در حق برخی کسان به کار می‌برد که نشانگر جهت‌گیری خاص سیاسی اوست و البته در نهایت ایرادی هم بر آن وارد نیست، لیکن بهتر آن بود که اگر ویرایشگر محترم پیرامون رجال و تاریخ دوره قاجار نظریات انتقادی داشته و طرح آن را ضروری می‌داند، آن را ضمن یک کتاب یا مقاله مفصل یا حداقل در مقدمه کتاب مطرح کرده و از آن دفاع نماید. و الا در بین گزارشهای معمولی و معرفی نسخه‌ها و معرفی صاحبان اثرها گاه جمله‌ای آوردن و بی‌مقدمه مطلبی را عنوان کردن معمول اهل پژوهش نیست. مثلاً در جای‌جای مقدمه و حواشی صفحات از پادشاهان قاجار با عناوینی چون «حکومت ستم‌پیشه محمدشاه قاجار» یا «ناصرالدین شاه عیاش و سفاک» یا «دربار فاسد و ظالم قاجار» سخن رانده و مثلاً در باب محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه که اتفاقاً شاهزاده‌ای ادیب و شاعر و کثیرالاثرا بود از عنوان «شاهزاده عیاش و ستم‌پیشه قاجاری» نام برده است (ج ۲ / ۵۵۱). طرفه آنکه در جایی که به احوال این شاهزاده می‌پردازد ذکری از این قبیل سخنان در میان نیست. صرف اعطای یک لقب و صفت به شاهان و شاهزادگان به صورت کلی و بی‌آنکه عملکرد آنان نقد و بررسی شود، نه تنها گرهی از کار فروبسته تاریخ دوره قاجار نمی‌نماید، بلکه سبب گمراهی و حتی بی‌اعتمادی خواننده می‌گردد. فریدالملک همدانی از دیوانیان عهد قاجار با لقب «دبیر مزدور و هواخواه حکومت فاسد قاجار» خوانده شده و از عارفی چون معصوم علیشاه شیرازی نویسنده طرائق‌الحقایق با عنوان «جیره‌خوار» حکومت یاد شده است. صرف تعلق به دستگاه اداری یک عهد نمی‌تواند کسانی را مستحق دریافت این القاب نماید.

بر این مجموعه، گردآورنده یک مقدمه کلی نوشته که در هر مجلد تکرار می‌شود، طبق مندرجات آن، این مجموعه حاوی ۱۰۹ سفرنامه خطی است که در نوزده

جلد به شیوه انتقادی آماده شده و جمعاً در مدت پنج سال از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱ به چاپ خواهد رسید. اما وی اضافه می‌نماید که هفتاد درصد این نسخه‌ها منحصر به فرد است، تصحیح انتقادی متون منحصر به فرد به آسانی ممکن نیست. حتی اگر مصحح در پیرایش متنهای منحصر به فرد ممارست داشته باشد، به هر حال نتیجه خالی از اشکال نخواهد بود، در حالی که در مجلدات انتشار یافته اشکالاتی دیده می‌شود که اطلاق تصحیح انتقادی را به آنها دشوار می‌سازد. از برخی متنها چند نسخه در دست مصحح بوده و طبعاً اشکال این قسمتها کمتر است. گردآورنده در متنهای منحصر به فرد در حواشی صفحات پاره‌های لغات و اصطلاحات و اسامی جاها را شرح داده، گو آنکه در این موارد هم اسامی جغرافیایی مشهور با تفصیل معرفی شده و از معرفی نامهای نامعروف که لابد نشانی از آنها در منابع موجود به دست نیامده، خودداری شده است.



چنانکه اشاره شد، برخی از سفرنامه‌های این مجموعه در عصر قاجار به چاپ سنگی رسیده و گردآورنده بر اساس همان چاپ سنگی متن را نقل کرده، حتی در یک مورد ضمن چاپ یک صفحه از نسخه چاپ سنگی از منحصر به فرد بودن آن سخن رانده است.

در مقدمه اشاره شده که از منابع موجود در اینترنت سود بسیار جسته است. چنانکه مرسوم محققان است باید در این‌گونه موارد همواره با تردید بسیار و صرفاً به سایتهای معتبر رجوع کرد و نکاتی را به این سایتهای رجوع داد که آثار مکتوب آنها در دسترس نیست یا حداقل در

ایران به دست نمی‌آید. در غیر این صورت و صرف مراجعه به هر منبع اینترنتی، مطالعه‌کننده علاقه‌مند و محقق را دچار سردرگمی نموده و با اطلاعات متناقض مواجه خواهد ساخت.

هر یک از مجلدات چهارگانه انتشار یافته این کتاب به یکی از بزرگان ایرانشناس اهدا شده است: جلد اول به پرفسور ریچارد فرای، جلد دوم به پرفسور دیاکونوف، جلد سوم به آمنون نصر، جلد چهارم به پرفسور آرتور کریستن‌سن. جز ریچارد فرای ارتباط دیگران با سفرنامه‌ها یا با دوره قاجار دانسته نشد. اینک به اختصار متون مندرج در چهار مجلد چاپ شده را معرفی نماید:

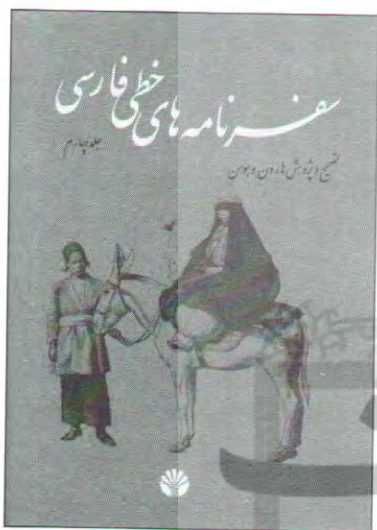
۱. «سفرنامه مازندران» اثر الیوت داری تاد انگلیسی که در عصر محمدشاه از ایران بازدید کرده و مترجم ناشناسی آن را ترجمه و بر اساس نسخه خطی منحصر کتابخانه کاخ گلستان برای چاپ آماده شده است، در مقدمه شرح احوال مفصل نویسنده انگلیسی درج شده است. ۲. «سفرنامه مکه» نوشته محمد رضا طباطبایی تبریزی. او از شیخی مذهبان آذربایجان بود و همراه ثقة الاسلام به سفر حج رفته و نسخه سفرنامه او در کتابخانه ملی ملک موجود است. ۳. «روزنامه سفر بروجرد» به قلم جعفرقلی سلطان معین السلطان. نسخه این سفرنامه را مصحح از کتابخانه ملی ایران [به شماره ۶۲۴ الف] گرفته است. ۴. «سفرنامه اروپا» اثر میرلایق علی خان عمادالسلطنه از طرفداران حکومت نیمه مستقل حیدرآباد هند که گزارش سفر دوم او به اروپاست. این کتاب قبلاً به چاپ سنگی رسیده، لیکن منزوی چند دست‌نویس آن را نیز معرفی کرده است. ۵. «سفرنامه خراسان» از نویسنده‌ای ناشناس، نسخه موجود در کتابخانه میبیدی در کرمانشاه. ۶. «شکارگاههای اردبیل و مشکین و سبلان» اثر حسنعلی خان سرتیب آجودان، نسخه منحصر آن در کتابخانه ملی ایران موجود است.

جلد دوم نیز حاوی شش سفرنامه است، مصحح در مقدمه گوید که این جلد شامل پنج سفرنامه و یک نسخه خطی است، لابد نسخه‌های دیگر خطی نبوده است. مندرجات این جلد به این شرح است:

۱. «تحفة الحرمین»، سفرنامه محمد معصوم علیشاه شیرازی مؤلف طرائق الحقایق، این اثر سابقاً چندبار به

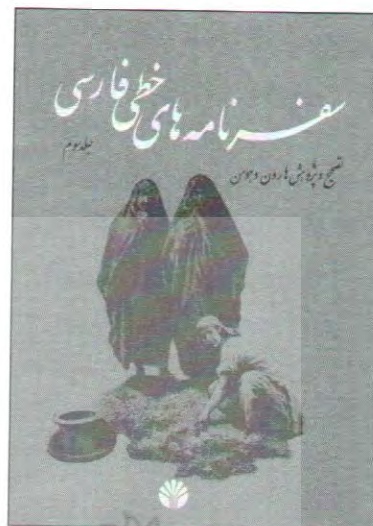


او به عتبات عالیات است و در سال ۱۳۱۳ق به چاپ سنگی رسیده است. ۶. سفرنامه آقامیرزا محمدعلی خان نایب اول پیشخدمت‌باشی از تبریز به شهرهای آذربایجان در سال ۱۳۱۰ق، نسخه اصل در کتابخانه کاخ گلستان است. ۷. «سفرنامه کجگر» اثر یکی از خوانین قاجاری و از نزدیکان عباس میرزا نایب‌السلطنه، او در این سالها از تبریز به کجگر (در شمال غربی آذربایجان) رفته است. ۸. «سفرنامه هندوستان»، شرح سفر محمود حسینی شیرازی به بمبئی است. این سفر در سال ۱۳۰۹ق رخ داده است. ۹. «سفرنامه رضوی» گزارش سفر دوم نظام‌العلماء تبریزی از تبریز به مشهد است و نخست در ۱۲۰۳ق در تبریز به چاپ سنگی رسیده است.



جلد چهارم حاوی سه سفرنامه است: ۱. «سفرنامه فریدالملک همدانی» که بخشهایی از آن را فرزندش مسعود فرید سالها پیش به چاپ رسانده است. همچنین در باب وی و دودمانش سلسله‌مقالاتی در مجله آینده به چاپ رسیده است. ۲. «سفرنامه سودان» شامل پنج اثر نوشته یکی از کارمندان وزارت خارجه عصر ناصری. ۳. «مرآت الارض» اثر محمدخان لواسانی مجدالملک سینکی پدر امین‌الدوله، مصحح در ذیل این قسمت می‌گوید، منابع خود را از اینترنت، سی‌دی‌های کامپیوتری و دائرةالمعارفهای مختلف چون لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین برگرفته است. طبعاً در کار تصحیح چنین متونی باید به منابع اصیل مراجعه کرد. این مجموعه فاقد نمایه و فهرست اعلام است.

صورت سنگی به طبع رسیده و چاپ فعلی بر اساس یکی از چاپهای سنگی است. ۲. «سفرنامه مازندران» در دو قسمت: الف. بخش اول نوشته کلنل؟ فرانسوی، ب. بخش دوم نوشته حکیم‌الملک گیلانی. ۳. «سفرنامه عتبات» نوشته تبیان‌الملک شیرازی. ۴. «مقصود جهان»، سفرنامه محمود میرزا قاجار به لرستان. ۵. «سفرنامه همدان» اثر محمدتقی پیش خدمت تجربی.



در جلد سوم نه متن سفرنامه به شرح زیر درج گردیده: ۱. «سفرنامه فرنگ» نوشته یکی از ایرانیان ناشناس به فرنگ در عصر احمدشاه و این کتاب ماحصل یادداشتهای اوست. ۲. «مسافرت به طور سینا»، سفرنامه یک سیاح اروپایی است که به فرانسه نوشته و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه به امر ناصرالدین شاه آن را به پارسی برگردانده است. مصحح مدعی است که اعتمادالسلطنه این اثر را گزینشی ترجمه کرده و مطالب مفصلی را از آن کاسته و چیزهایی که بیشتر جنبه خرافی دارد به آن افزوده، اما او دلایل این ادعا را بیان نکرده است. ۳. «سفرنامه مازندران» از ناصرالدین شاه که قبلاً به چاپ سنگی رسیده و متن حاضر منقول از آن است، سالها پیش استاد ایرج افشار نیز این متن را به صورت افست در فرهنگ ایران‌زمین به چاپ رسانده است. ۴. «سفرنامه خراسان» نوشته سیدجلال بورانی جلال‌السادات، نسخه آن در کتابخانه ملی است، این سفر در سال ۱۳۱۰ق رخ داده است. ۵. «سفرنامه غروی» اثر میرزا رفیع نظام‌العلمای تبریزی از روحانیون تبریز دوره قاجار و سفرنامه